

نقش دکترین «مسئولیت حمایت» در سیاست خارجی آمریکا (با تاکید بر رویکرد

مداخله گرایانه جدید در تحولات کشورهای عربی)

مریم باقری^۱ - سیدجواد امام جمعه زاده^۲ - محمود جلالی گروه^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۲۵

چکیده:

نگرانی از نقض گسترده حقوق بشر، منجر به پدید آمدن مفهومی جدید در حقوق بین-الملل، به نام دکترین «مسئولیت حمایت» شد. ایالات متحده با استفاده از نقش مداوم به عنوان یک رهبر جهانی و به دلیل منافع شخصی، به نظریه مسئولیت حمایت روی آورده است. تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه، موجب طرح مجدد بحث مداخلات بشردوستانه در قالب دکترین مسئولیت حمایت گردید. در رفتار تصمیم گیرندگان سیاست خارجی ایالات متحده در مقابله با بحران های کشورهای عربی، اغلب شاهد فقدان استفاده مداوم و سیستماتیک از مسئولیت حمایت بوده ایم. پرسش اصلی در اینجا این است که سیاست خارجی آمریکا در زمینه اجرای دکترین مسئولیت حمایت چگونه ارزیابی می شود؟ و تلاش شده است تا این فرضیه مورد آزمون قرار گیرد که شکاف بین تئوری و عمل در استفاده از دکترین مسئولیت حمایت در سیاست خارجی آمریکا صورت پذیرفته است. با توجه به بحث طرح شده، این نوشتار درصد بررسی مبنای واقعی توسل به دکترین مسئولیت حمایت در سیاست خارجی آمریکا به خصوص نسبت به تحولات اخیر کشورهای عربی است.

واژگان کلیدی: مسئولیت حمایت، سیاست خارجی آمریکا، مداخله گرایی، کشورهای

عربی

^۱ - دکتری روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، خوراسگان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

Mbagheri2003@yahoo.com

^۲ - دانشیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشگاه اصفهان، ایران

^۳ - دانشیار، گروه حقوق، دانشگاه اصفهان، ایران

مقدمه:

در دهه‌های اخیر، تمرکز بر حقوق بشر و امنیت منجر به طرح دکترین مسئولیت حمایت شده است. مسئولیت حمایت در صورت نقض مداوم، سیستماتیک و گسترده حقوق بشر و البته حقوق بشردوستانه ایجاد می‌گردد. این مفهوم با ارائه تعریف جدیدی از حاکمیت، یعنی حاکمیت مسئولانه، به مقابله با نقض حقوق بنیادین انسان‌ها در قلمرو یک کشور و توسط دولت مربوطه می‌پردازد. در نتیجه رویکرد جامعه بین‌المللی به مفهوم مداخله بشردوستانه نیز تغییر کرد. (Bellamy, 2009: 11)

ایالات متحده، خود را به عنوان یک حامی قوی از آموزه مسئولیت حمایت از زمان تصویب در سند نهایی اجلاس جهانی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵ اعلام نموده است. با توجه به، به رسمیت شناختن آموزه مسئولیت حمایت در سال ۲۰۰۵ در سند نهایی اجلاس جهانی و ادامه تلاش آمریکا با برخی از بازیگران جامعه بین‌المللی برای ترویج و عملیاتی شدن مسئولیت حمایت، ایالات متحده باید با توجه به موقعیت خود و حاکمیت ملی این کشور بعد از تهاجم و استفاده از نیروهای نظامی در شرایط وخیم عراق، به اهمیت حیاتی حفظ صلح و ایجاد صلح پی ببرد. حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، منجر به پیامدهای منفی در برابر مفهوم مسئولیت حمایت و موجب تشدید سوء ظن در میان بسیاری از کشورها، به ویژه کشورهای در حال توسعه غیر غربی شد. (Jellinek, 2012: 35)

بر اساس دکترین مسئولیت حمایت که دامنه مداخله را محدود نموده است، تهاجم ایالات متحده به عراق به صورت یک جانبه‌گرایی توجیه پذیر نمی‌باشد. تحولات خارجی و ناکامی‌های آمریکا در خاورمیانه به ویژه در عراق، افکار عمومی مردم آمریکا را تحت تأثیر قرار داد و به همین دلیل دموکرات‌ها توانستند از این وضعیت حداکثر بهره برداری را بنمایند. اواما با شعار تغییر و با تکیه بر سیاست‌های بین‌الملل‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، تکیه بر قدرت نرم، استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک توانست به قدرت برسد. (واعظی، ۱۳۹۲: ۴۲)

هدف دولت اواما با اجرای "قدرت هوشمند" در راهبرد سیاست خارجی نه تنها یک توازن جدید بین دفاع و دیپلماسی، همچنین به ادغام توسعه به عنوان یک رکن سوم در دکترین سیاست خارجی خود است. (Fenzel, 2012) از این رو ایالات متحده با استفاده از نقش مداوم

به عنوان یک رهبر جهانی و به دلیل منافع شخصی در ایجاد صلح و رفاه گسترده تر، به نظریه مسئولیت حمایت مبتنی بر یک اصل استراتژیک در سیاست خارجی روی آورده است. استفاده از دکترین مسئولیت حمایت و یا هر نوع دیگر آزمون بین‌المللی باید در راستای محافظت از حاکمیت ملی ایالات متحده آمریکا باشد. (BechevEt al,2012.4)

تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه موجب طرح مجدد بحث مداخلات بشردوستانه در قالب دکترین مسئولیت حمایت و همچنین مبانی حقوقی آن گردیده است. (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۶۹) آمریکا سیاست‌های چندگانه و بعضاً متناقضی را در قبال تحولات کشورهای مختلف عربی در پیش گرفت. (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۷) ایالات متحده آمریکا، همچنان به حمایت از دکترین مسئولیت حمایت در سیاست خارجی خود تاکید نموده است، اما در رفتار تصمیم گیرندگان سیاست خارجی ایالات متحده در مقابله با بحران‌های کشورهای عربی، اغلب شاهد فقدان استفاده مداوم و سیستماتیک از مسئولیت حمایت بوده‌ایم.

از این رو این مقاله، به ارزیابی قابلیت‌های واقعی استفاده از دکترین مسئولیت حمایت در سیاست خارجی آمریکا پرداخته است و بر همین اساس سعی شده است، علل رفتار گزینشی و دوگانه برخورد با خیزش‌های مردمی کشورهای عربی با استناد به دکترین فوق الذکر، به خصوص مداخله‌گرایی جدید در این کشورها مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

چارچوب نظری:

در این نوشتار از رویکردهای رئالیستی و جامعه بین‌المللی، به عنوان چارچوب تحلیلی که به واکنش‌های رفتاری سیاست خارجی آمریکا نسبت به اجرای دکترین مسئولیت حمایت می‌پردازد، بهره برده می‌شود. بدین ترتیب می‌توان رفتار خودخواهانه و گزینشی دولت‌ها در اجرای دکترین مسئولیت حمایت را در راستای کسب منافع شخصی خود، بر اساس فرضیات رئالیستی تبیین نمود و تحول در فضای قواعد حقوقی و اخلاقی در سطح جامعه بین‌المللی و ارزیابی محتوای هنجاری مسئولیت حمایت را با استفاده از نظریه مکتب انگلیسی تعمیم داد.

۱- رویکرد رئالیستی نسبت به مسئولیت‌های بشری دکترین مسئولیت حمایت اساساً نوعی ناسازگاری منطقی میان درک واقع‌گرایانه از رفتار دولت‌ها و مداخله بشر دوستانه وجود دارد. مداخلات بشردوستانه، اقدامی نظامی دیگر دولت برای حمایت از شهروندان در برابر اعمالی نظیر نسل‌کشی و نقض‌های شدید حقوق بشر تلقی می‌شود که عمدتاً مبتنی بر انگیزه‌های انسانی مداخله‌کننده است. در مقابل، واقع‌گرایی با تأکید بر منافع ملی دولت‌ها بر آن است که دولت‌های "عقلایی" تنها زمانی می‌توانند به کاربرد زور و به خطر انداختن جان سربازان خود مبادرت کنند که منافع اساسی شان که در وهله اول شامل امنیت و بقا می‌شود به خطر افتد. واقع‌گرایان همچنین بر مفهوم مسئولیت تحت عنوان مسئولیت ملی تأکید دارند. بر پایه این تصور، دولت‌مردان مسئول رفاه شهروندان شان هستند. انسان‌ها به خاطر این ارزش که شهروند دولت‌ها هستند دارای حقوقی‌اند. هر دولت مداری مسئول دفاع از شهروندان خود است نه شهروندان سایر دولت‌ها. (جوانشیری، ۱۳۸۸: ۷۶-۶۸)

دیدگاه واقع‌گرا در خصوص مسئولیت ملی، آشکارا در مقابل منطق مداخله بشر دوستانه قرار می‌گیرد. در مداخله بشر دوستانه، یک دولت برای دفاع از اتباع دولت دیگری، به اقدام نظامی و به خطر انداختن جان اتباع مبادرت می‌کند. در حالی که منطق واقع‌گرا، نه مسئولیت دولت‌های مداخله‌کننده نسبت به اتباع دولت هدف مداخله، را می‌پذیرد و نه به خطر انداختن جان سربازان خود برای تحقق هدفی انسانی در دولت دیگر را. (جوانشیری، ۱۳۸۸: ۷۶-۶۸)

حق و حتی تکلیف مداخله بشر دوستانه و چهره نوین آن یعنی مسئولیت حمایت، نشان می‌دهد که چگونه منافع حیاتی بین‌المللی بر منافع ملی تفوق یافته‌اند. (پیری، ۱۳۹۲: ۱۴)

مسئولیت حمایت یک موضوع کاملاً سیاسی است. نظریه رئالیستی به وضوح مخالف مفهوم دکترین مسئولیت حمایت به عنوان یک شاخص برای تغییر هنجار در جامعه بین‌المللی که در آن هرج و مرج وجود دارد، است. رئالیست‌ها بر این باورند که با توجه به تمایز آشکار میان روابط بین‌الملل و سیاست داخلی دولتها، وظایف اخلاقی کشورها تنها نسبت به شهروندان خود می‌باشد. با توجه به گسترش بحث مسئولیت حمایت، دیدگاه رئالیست نسبت به این دکترین، مورد انتقاد بسیاری قرار گرفته است. پنهان نمودن منافع شخصی پشت مداخله بشردوستانه

تاکنون به شدت مورد بحث و نقد بوده است و قطعاً یکی از قوی‌ترین استدلال‌های مطرح شده در مقابل رئالیست‌ها، بی‌اهمیت جلوه دادن دکترین مسئولیت حمایت است. با این حال، رویکرد واقع‌گرایان درباره هرج و مرج بودن محیط نظام بین‌الملل، با توجه به گسترش معاهدات بین‌المللی حقوق بشر و اعلامیه‌های مختلف که نشان دهنده این است که حفاظت از مردم تبدیل به یک موضوع جهانی شده است، به نظر می‌رسد دیگر رویکرد آنها در توجه انحصاری به شهروندان فقط در داخل کشور خود، منسوخ شده است. (3-53 Riccabona, 2013.)

۲- گرایش‌های کثرت‌گرایانه و همبسته‌گرایانه مکتب انگلیسی نسبت به دکترین مسئولیت حمایت

با دقت در مفروضات جامعه بین‌المللی می‌توان دریافت که موضوع حقوق بشر و بالتبع مداخله بشر دوستانه برای نظریه پردازان جامعه مذکور موضوع بسیار مهمی است؛ زیرا نمونه‌ای برجسته است که در آن انتظار می‌رود جامعه ملل توافق نماید «عدالت فردی» را بر اصول «حاکمیت» و عدم مداخله ترجیح دهد. (قوام، ۱۳۹۳: ۱۴۰)

صاحب نظران این نظریه به دو دسته تقسیم می‌شوند، وحدت‌گرایان (همچون نیکولاس ویلر) و کثرت‌گرایان (همچون هدلی بول و رابرت ایچ. جکسون). اختلاف فکری عمده این دو دسته در میزان اصالت و ارزشی است که برای حاکمیت قائل‌اند، در حالی که هر دو دسته مداخله بشر دوستانه را در کانون توجه قرار می‌دهند، دسته اول بر آن اصالت بسیار زیادی قائل بوده و لذا حاکمیت دولت-ملت‌ها را کمرنگ می‌سازند، در حالی که دسته دوم ارزش فراوانی برای نظم و حاکمیت قائل هستند. (دیدگاه دوم در این نظریه غالب‌تر است). (قوام و زرگر، ۱۳۸۹: ۱۵۴)

شاید بهترین گزاره نظری در تبیین مفهوم مداخله بشر دوستانه، مکتب انگلیسی یا رویکرد جامعه بین‌المللی است. جامعه بین‌الملل از دولت‌ها انتظار دارد امنیت شهروندان خود را حفظ کنند و مانع از درد و رنج شهروندان خود شوند. مکتب انگلیسی، در برگیرنده ساز و کارهای حقوقی و سیاسی جامعه بین‌الملل جهت پیشبرد قواعد حقوق بشر است. گرایش‌های کثرت‌گرایانه و همبسته‌گرایانه در این چارچوب مطرح می‌شوند. (قوام، ۱۳۹۳: ۱۴۰-۷۲)

نظریه جامعه بین‌المللی، از توانمندی بیشتری در تحلیل دکترین مسئولیت حمایت برخوردار است. نظریه‌های واقع‌گرایی نوعاً نگاهی تقلیل‌گرایانه به موضوع «مداخله» یا «عدم مداخله» دارند. نظریه مکتب انگلیسی از بازوهای عمده سازمان ملل، یعنی «شورای امنیت» و «مجمع عمومی» که نقش محوری در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و نیز اهتمام به اجرای موازین حقوق بشر دارند، بهره می‌برد. (قوام، ۱۳۹۳: ۱۴۹ و ۱۴۸) در تبیین دکترین مسئولیت حمایت براساس مفروضه‌های مکتب انگلیسی می‌توان گفت که، کمیسیون بین‌المللی مداخله سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۰۱، با مطرح کردن این دکترین، مفروضات عمده مکتب انگلیسی نظیر؛ مدیریت قدرت‌های بزرگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی و لزوم مداخله و جنگ را به کار گرفت تا بتواند به تمامی اهداف خود در زمینه‌های پیشگیری از نقض حقوق بشر، ضرورت مداخله و واکنش در صورت وقوع بحران حقوق بشر و نیز بازسازی کشور مورد مداخله پس از بحران نائل آید. (قوام، ۱۳۹۳: ۱۴۶)

رویکرد جامعه بین‌المللی بر سه نوع مسئولیت ملی، بین‌المللی و بشر دوستانه تأکید دارد. که مسئولیت حمایت به عنوان سه اصل عمده در زمینه حقوق بشر (مسئولیت‌های پیشگیری، مداخله و بازسازی) مطرح می‌شود. بر این اساس، رویکرد کثرت‌گرایی در برگیرنده مسئولیت‌های ملی و بین‌المللی است. در زمینه مسئولیت ملی (پیشگیرانه)، کثرت‌گرایان معتقدند باید به امنیت ملی و رفاه شهروندان خود متعهد باشند. امنیت ملی ارزش اساسی است که دولت‌ها از لحاظ وظیفه باید به حفظ آن بپردازند. در زمینه مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها نیز، کثرت‌گرایان معتقدند برای اینکه شرایط مناسب‌تری برای جامعه بین‌المللی از لحاظ تهدید خشونت، کاهش نقض حقوق بشر و ایجاد ثبات وجود داشته باشد باید به اصل «همزیستی» در جامعه بین‌الملل تمسک جست؛ بر این اساس، نهادهایی همچون دیپلماسی، حقوق بین‌الملل و موازنه قدرت می‌توانند به حفظ صلح در سطح بین‌المللی کمک کنند. (همان: ۱۴۷) برخلاف کثرت‌گرایی، رویکرد همبسته‌گرایی جامعه بین‌الملل بیشتر به مسئولیت‌های واکنشی و لزوم مداخله برای ارتقای عدالت بشری اهتمام می‌ورزد؛ بدین معنا که در صورت نقض واقعی حقوق بشر، مداخلات بشردوستانه از طریق توسل به زور یا با ارائه کمک‌های بشردوستانه و نیز فعالیت‌های مدیریت بحران توسط سازمان‌های بین‌المللی بشر دوستانه صورت می‌گیرد. (همان: ۱۴۸)

مسئولیت حمایت: مسیری جدید برای صلح و امنیت بین المللی

مفاهیم و پدیده‌هایی چون مداخلات بشر دوستانه، گسترش دامنه دادگاه‌های بین‌المللی در زمینه مسئولیت حمایت، لایه‌های امنیت بین‌المللی حقوق بشر در مناسبات دو جانبه و چند جانبه را غلیظ تر نموده‌اند. (سجادپور و محمدی، ۱۳۹۱: ۲۵۳) کانون توجه جامعه بین‌المللی از امنیت دولتی به امنیت انسانی حرکت نموده، بنابراین مسئولیت حمایت بیشتر در سیاست بین‌المللی مطرح شده است. اگرچه مسئولیت حمایت در دوره اولیه حیات خود یعنی پیش از قید این مفهوم در سند اجلاس سران ۲۰۰۵ با پارادایم امنیت انسانی گره خورده بود، اما حوادث سال‌های آغازین قرن ۲۱ و همچنین دغدغه‌های غیرمتعهدها باعث شد تا مسئولیت حمایت از دستورالعمل گسترده امنیت انسانی دور شده و پیوند عمیقی با نقض‌های جدی حقوق بین‌الملل بشر دوستانه پیدا کند. (قوام و روانبد، ۱۳۸۹: ۱۷۶)

حق تعیین سرنوشت ملی؛ مداخله بشر دوستانه و مسئولیت حمایت دولت‌ها در برابر اتباع خود، برداشتهای سنتی از حاکمیت و اصل عدم مداخله را دچار فرسایش کرده است. (کوشا و غلامعلی پور، ۱۳۹۴: ۲۰۴) مسئولیت حمایت، ریشه در حقوق بشر بین‌المللی و حقوق بشردوستانه بین‌المللی دارد که در تعارض با دریافت‌های سنتی از امنیت است که به طور تفکیک ناپذیری به اصول حاکمیت دولت و عدم مداخله، مربوط است. (همان: ۲۱۱)

بنابراین آنچه قطعی به نظر می‌رسد این است که امروزه نمی‌توان مفهوم حاکمیت را مانند گذشته بسط داد، بویژه این موضوع را می‌توان در بین‌المللی شدن بسیاری از مسائل داخلی، بویژه حقوق بشر و کمرنگ شدن اصل عدم مداخله دید. (سیمبر، ۱۳۷۷: ۱۱۳) در عصر حاضر، بسیاری از تحلیلگران اشاره می‌کنند، که دلیل مداخله پذیرفتنی تر شده است. رامش تاکور اظهار می‌دارد: "هنجار عدم مداخله به سستی گرائیده، در حالی که هنجار حقوق بشر استحکام یافته است." «پذیرش فزاینده، حمایت از حقوق فردی به عنوان یک هنجار بین-المللی است». (Stubblebine, 2010. 2 – 347)

در مجموع، موضوعیت پیدا کردن فرد انسانی در قالب حمایت از حقوق ذاتی‌اش منجر به ظهور رهیافت‌ها و نگرش‌های مترقیانه و گرایش‌های حقوقی جدید در جهت تکوین نظم حقوقی شده است که یکی از پایه‌های اساسی آن قائل شدن به مسئولیت بین‌المللی برای دولتهاست.

در این نظم حقوقی بنیادین در حال تکوین، رفتار دولتها در چارچوب موازین خاص مهم و منبعث از اخلاق انسانی و وجدان بشریت مورد چالش و مذاقه قرار می‌گیرد. (شریفی طرازکوهی، ۱۳۸۳: ۲۳-۲۰)

فرانسیس دنگ^۱ و روبرتا کوهن^۲، از پیشگامان طرح مفهوم «حاکمیت مسئولانه» هستند. (Kikoler, 2009. 5-7) ریشه نظری این مفهوم به دو مبحث «حاکمیت به مثابه مسئولیت»^۳ و امنیت انسانی^۴ باز می‌گردد. اگر دکترین «حاکمیت به مثابه مسئولیت» عمدتاً بر وظایف «دولت» تأکید می‌کند، مفهوم دیگری تحت عنوان «امنیت انسانی» بر وضعیت فرد فرد انسانها تمرکز دارد. (قوام و روانبد، ۱۳۸۹: ۱۷۵ و ۱۷۶) حاکمیت مسئول^۵، حاکمیتی است که توسط حقوق محاط شده است و از حق‌های بنیادین و آزادی‌های اساسی شهروندانش حمایت و پاسداری می‌کند. در حقیقت یکی از مولفه‌های اصلی و از ابزارهای حقوق بشر سازمان ملل متحد است و تمام حوزه‌های متنوع حقوق بشر، شامل حقوق مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. (مختاری، ۱۳۹۳: ۱۹۷-۱۸۹) حاکمیت مسئولانه می‌تواند خود سبب «ظرفیت بخشی به حقوق بشر» و اجرای آن باشد. (Lewandowski, 2013. 128)

از نظر پیترز، در درگیری بین حاکمیت دولت و حقوق بشر باید اصول انسانی غلبه پیدا کند. (Kapur, 2009. 546) زمانی که دولتی حقوق اساسی بشر شهروندان خود را نقض می‌کند، حاکمیت آن دولت موقتاً معلق می‌گردد. دولتها از لحاظ حقوقی مسئول تعهدات بین‌المللی خود می‌باشند و حاکمیت نمی‌تواند بهانه‌ای جهت عدم ایفای وظایفی باشد که قبلاً در مورد آن توافق کرده‌اند. (وایس، ۱۳۸۷: ۴۷) بر این اساس، مسئولیت حمایت بر این فرض مبتنی است که حق حاکمیت یک «امتياز» ویژه نیست، بلکه یک «مسئولیت» است که حاکمان نسبت به خلق‌های خود دارند. اگر حکومتی چنین مسئولیتی را نپذیرد و علیه مردم خود به جنگ و کشتار دسته جمعی دست بزند، جامعه بین‌الملل حق مداخله دارد.

¹ - Francis Deng

² - Roberta Cohen

³ - Sovereignty as Responsibility

⁴ - Human Security

⁵ - Responsible Sovereignty

این مداخله می‌تواند اشکال متفاوت سیاسی، اقتصادی و حقوقی داشته باشد که در نهایت در حمایت از خلق ستمدیده، به دخالت نظامی می‌انجامد. (قوام، ۱۳۹۳: ۱۴۴)

نگرانی از نقض گسترده حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه، منجر به پدید آمدن مفهومی جدید در حقوق بین‌الملل، به نام «مسئولیت حمایت» شد. (زمان، ۱۳۹۳: ۱) مفهوم مداخله بشر دوستانه بعد از اهمیت یافتن در پایان جنگ سرد، به تدریج در سال‌های بعد (خصوصاً از سال ۲۰۰۰ به بعد) نتوانست اجماع جهانی را جهت تداوم بیشتر به دست آورد. این مفهوم از سال ۲۰۰۰ به بعد جای خود را به اصل مترقی‌تر «مسئولیت حمایت» داد. (قوام، ۱۳۹۳: ۱۴۴) کوفی عنان، در سخنرانی ۳۰ آوریل ۱۹۹۹ خود در دانشگاه میشیگان، سنگ بنای مسئولیت برای حمایت را که تحولی در زمینه مداخله بشردوستانه بود، گذاشت. (مصفا و شمس لاهیجانی، ۱۳۹۱: ۱۵۵) در پاسخ به این سؤال، «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولتی» سازمان ملل متحد، در سپتامبر ۲۰۰۰ تشکیل شد و مفهوم مسئولیت حمایت را در گزارشی تحت همین عنوان در سال ۲۰۰۱ مطرح کرد. (قوام، ۱۳۹۳: ۱۴۵)

در دسامبر ۲۰۰۱ میلادی با ارائه گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولتی^۱ توسط دولت کانادا به مجمع عمومی ملل متحد در شکل جدید آن یعنی مسئولیت حمایت پردازش نظری و حقوقی شد. (ظریف و سجادپور، ۱۳۹۳: ۲۷) با استثنای «کنوانسیون ۱۹۴۸ نسل‌کشی»، هیچ اندیشه دیگری به میزان «مسئولیت حمایت» یعنی موضوع گزارش ۲۰۰۱ «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت»، نتوانسته است به این سرعت راه خود را در جامعه بین‌المللی و بررسی‌های گوناگون بیابد. (وایس، ۱۳۸۷: ۲۵) مسئولیت حمایت به عنوان یک هنجار پذیرفته شده از سوی اجلاس سران مجمع عمومی در سال ۲۰۰۵ میلادی تصویب شد. (ظریف و سجادپور، ۱۳۹۳: ۳۰۹-۱۰۴)

بر پایه گزارش هیئت عالی‌رتبه و نیز نظرات کشورها، دبیرکل سازمان ملل در مارس ۲۰۰۵ گزارشی را تحت عنوان «برای آزادی بیشتر، به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه» ارائه کرد که در بند ۱۳۵، مسئولیت حمایت مورد تأکید قرار گرفته بود: «من معتقدم که باید

^۱ -International Commission on Intervention and State Sovereignty High-Level on Threats, Challenges and Change

مسئولیت حمایت را بپذیریم و هنگام ضرورت به آن عمل کنیم. این مسئولیت پیش از همه متوجه تک تک دولتهاست که هدف نهایی و وظیفه اصلی آنها حفاظت از مردم خود است. اما اگر مسئولان ملی قادر نیستند یا نمی‌خواهند از شهروندان خود حفاظت کنند، آنگاه این مسئولیت به جامعه بین‌المللی منتقل می‌شود تا برای کمک به حمایت از حقوق بشر و رفاه مردم، از شیوه‌های دیپلماتیک، بشردوستانه و ... استفاده کنند چنانچه چنین شیوه‌هایی ناکافی به نظر برسد، شورای امنیت ممکن است از روی ضرورت تصمیم بگیرد بر اساس منشور ملل متحد به اقدام اجباری دست بزند." (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۴) نظام حفاظت یا نظام مبتنی بر مسئولیت حفاظت از حقوق همه شهروندان جهان اعلام شده است.

دکترین مسئولیت حمایت از معیارهای نظریه جنگ عادلانه که توسط محققان صلح برای چندین دهه مورد بحث است و در حقوق بین‌الملل در طی چندین سال اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته است. (Gartner, 2011: 3) به طور کلی، دلایل متعددی باعث جایگزینی مسئولیت حمایت به جای مداخله بشر دوستانه شد. نخست، اینکه حامیان مداخله بشر دوستانه در غرب نسبت به نگرانی‌ها و دغدغه‌های دولت‌های در حال توسعه یا کمتر توسعه یافته، حساسیت نشان نمی‌دادند. (وضعیت‌های بحرانی نیازمند مداخله بشر دوستانه عموماً در جنوب روی می‌دهد و عمدتاً غرب دارای توان مداخله در حمایت از قربانیان است). دومین نکته و مهمتر اینکه حامیان بهره‌گیری از قوه قهریه نظامی نتوانستند به دقت جزئیات معیارهای بهره‌گیری از آن را تشریح کنند. از سوی دیگر، شاید توسل به زور در واکنش به وضعیت‌های بحرانی بشر دوستانه، چندان «بشردوستانه» تلقی نمی‌شد و بار اخلاقی این مساله نیز بر دوش جامعه بین‌المللی سنگینی می‌کرد. (قوام، ۱۳۹۳: ۱۴۴ و ۱۴۵) دلیل بین‌المللی طرح این مفهوم، شرایط بعد از جنایات علیه بشریت در بالکان و آفریقا بود؛ که شورای امنیت به دلیل ملاحظات سیاسی، اولویت‌های دیگر و اختلاف نظر میان اعضا، از هرگونه اقدام جدی جهت حمایت از قربانیان این فجایع انسانی بازمانده بود. (ظریف و سجادیپور، ۱۳۹۳: ۷۳۶)

انجام عملیات بشردوستانه در سطحی وسیع‌تر و حفظ صلح برای حمایت از غیرنظامیان بازتاب این واقعیت جدید است، همانگونه که اقدامات پیشگیرانه و صلح‌سازی حکایت از این

پدیده نوظهور به نام مفهوم مسئولیت حمایت می‌کنند. (Kikoler, 2009. 5-7) سازمان ملل در قالب مفاهیم سنتی نتوانسته در خصوص پیشگیری از نسل‌کشی، نتایج مطلوبی کسب کند. بنابراین، برای برون‌رفت از این وضعیت نامطلوب، ضمن تجدید نظر در ماموریت‌ها، رویکرد تقویت و توسعه اهداف و ماموریت‌ها را اتخاذ و در این رویکرد بر مفاهیم مسئولیت برای حمایت، حاکمیت و حق مداخله بشر دوستانه تأکید نموده است. مسئولیت حمایت مسلماً تغییر هنجاری مهمی در هزاره جدید، و نشان‌دهنده یک جنبه بسیار مهم از جامعه مدرن و یک مفهوم جدید امیدوارکننده‌ای در خصوص صلح و امنیت معاصر است. (Pearson, 2011. 7)

لوییز آربور، کمیسر عالی پیشین سازمان ملل متحد برای حقوق بشر، معتقد است که دکترین مسئولیت حمایت، دوره جدیدی در پیگیری امنیت انسانی می‌گشاید. (Kim, 2011)

بان کی مون دبیرکل سازمان ملل متحد، در آلمان در ژوئیه ۲۰۰۸ نکاتی را در مورد مفهوم مسئولیت حمایت طی سخنرانی خود تحت عنوان «حاکمیت مسئول: همکاری بین‌المللی برای جهان تغییر یافته» بیان کرد. (قوام و روانبد، ۱۳۸۹: ۱۷۳) و در ژانویه ۲۰۰۹، در سخنانی با عنوان «تحقق مسئولیت حمایت»، بر اهمیت تدوین راهبرد همه‌جانبه ملل متحد به منظور اجرای این نظریه تأکید کرد. (مصفا و شمس لاهیجانی، ۱۳۹۱: ۱۵۷)

عدم حمایت دولت‌ها از شهروندانشان اغلب با واکنش بین‌المللی ضعیفی روبرو شده است. بسیار مهم است که سازمان ملل متحد، دولت‌های ذیربط، سازمان‌های منطقه‌ای و جامعه مدنی، (الف) به دولت‌ها برای توسعه توانمندی‌هایشان کمک کنند (ب) برای ایجاد ابزارهای لازم جهت قادر ساختن جامعه بین‌المللی به انجام اقدامات قاطع هنگام ناکام ماندن تدابیر اقناعی و قرار گرفتن توده‌های مردم در معرض تهدید خشونت و فجایع انسانی فشار وارد آورند. (Kikoler, 2009. 5-7)

سه چالش کلیدی و^۱ تهدید واقعی برای اجرای دکترین مسئولیت حمایت؛ عدم اراده سیاسی، فقدان اقتدار و نبود ظرفیت عملیاتی هستند. (Hamilton, 2006. 296) از این رو مشکلات قابل توجهی در اجرای مسئولیت حمایت از قبیل نبود منابع کافی و تمایل به مداخله وجود دارد. (Pattison, 2010. 1) فقدان اراده سیاسی جمعی برای پیشبرد دکترین مسئولیت حمایت، سبب

¹ - There is much “in principle” support for the R2P from state actors, civil lenges threaten actual implementation: a lack of political will, a lack of au-

گره خوردن فعالیت‌های گسترده آن به عنوان وزنه‌ای در نظام بین‌المللی به عنوان یک موضوع مهم شده است. در حال حاضر برای اجرای دکترین مسئولیت حمایت این واقعیت وجود دارد که منابع قابل توجهی برای مداخله به دلیل بحران مالی جهانی وجود ندارد. بنابراین به دلیل کمبود The منابع مورد نیاز ماموریت‌های طولانی مدت براساس مسئولیت حمایت اجتناب ناپذیر است. (Pearson, 2011: 23) با وجود این، به اجرا در آوردن مفاهیم حاکمیت به عنوان مسئولیت و مسئولیت حمایت، با توجه به نبود اراده کافی و عدم امکانات بین‌المللی امری بعید به نظر می‌رسد. (Kikoler, 2009: 5)

از سوی دیگر کشورهای غربی برای مداخله بشردوستانه به صورت گزینشی عمل نموده و اغلب تمایلی برای به خطر افتادن زندگی سربازان خود در پاسخ به خطر نقض حقوق بشر در کشورهای دیگر ندارند. در نتیجه، این واقعیت وجود دارد که در بسیاری از بحران‌های جدی انسانی تمایلی به مداخله از سوی کشورهای غربی به دلیل نبود منافع برای آنها دیده نمی‌شود. (Pattison, 2010: 1)

۲.۱. تحلیل اصول و مبانی مسئولیت حمایت (پیشگیری، واکنش و بازسازی)
شورای امنیت در دو قطعنامه که به ترتیب در دسامبر ۲۰۰۶ (S/RES/1738) و نوامبر ۲۰۰۹ (S/RES/1894) تحت همان عنوان "حمایت از افراد غیرنظامی در منازعات مسلحانه" تصویب نمود، نه تنها هدف قرار دادن عمدی غیرنظامیان و دیگر افراد مورد حمایت در منازعات مسلحانه را نقض فاحش حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر می‌خواند، بلکه ارتکاب چنین اعمالی را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی دانسته و بر آمادگی خود برای بررسی و اقدام مقتضی در اینگونه موارد تصریح می‌نماید و مفاد بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند اجلاس سران را مورد تأیید قرار داد. (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۶ و ۱۷۵) سند پایانی اجلاس سران در بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ به صورت روشن به موضوع مسئولیت حمایت پرداخت. در بند ۱۳۸ این سند، گفته شده که هر دولتی عهده دار مسئولیت حمایت از اتباع خود در برابر نسل‌کشی، جرائم جنگی، پاکسازی قومی و جرائم علیه بشریت است. در بند ۱۳۹ نیز، بر این نکته تصریح شده که جامعه بین‌المللی هم مسئولیت دارد که از طریق ابزارهای مناسب دیپلماتیک، انسان دوستانه و سایر

موارد مسالمت آمیز طبق فصول ۶ و ۸ منشور ملل متحد به حفاظت از شهروندان یک کشور در برابر جرائم و جنایات فوق کمک نماید. در ادامه این بند تأکید شده که به موجب اصل حمایت، تمامی دولت‌ها در قبال وقوع نسل کشی، جرائم جنگی، پاکسازی قومی و جرائم علیه بشریت، در هر گوشه‌ای از جهان، مسئول حمایت از جان مردمان تحت ستم می‌باشند و برای ایفای این مسئولیت باید براساس فصل ۷ منشور و از طریق شورای امنیت اقدام نمایند. علاوه بر این مداخله نظامی به عنوان آخرین راه حل در نظر گرفته می‌شود. (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۵)

اجزاء دکترین مسئولیت حمایت عبارتند از؛ ۱. پیشگیری قبل از بحران ۲. در زمان بحران ۳. بعد از بحران. (صلاحی، ۱۳۹۳: ۷۷) برای پیشگیری مؤثر، سه شرط باید تجمیع شود؛ نخست: هشدار و ارزیابی قبلی^۱، اطلاع از وجود وضعیت شکننده و خطرات مرتبط با آن، دوم: علل ریشه‌ای تلاش‌های پیشگیرانه^۲، این امر نیازمند پاسخگویی به علل ریشه‌ای درگیری‌ها و پیگیری راهبرد مؤثر بلند مدت پیشگیرانه است. شرط سوم در پیشگیری: علل و عوامل مستقیم تلاش‌های پیشگیرانه^۳ می‌باشد که در زمان و ابزار با مورد قبلی فرق دارد و شامل اقدامات زیر است: اقدامات سیاسی و دیپلماتیک، اقدامات مستقیم اقتصادی، پیشگیری مستقیم حقوقی، پیشگیری مستقیم نظامی. گام دوم در اعمال دکترین مسئولیت حمایت، مسئولیت به واکنش می‌باشد. اقداماتی که در چارچوب مسئولیت به واکنش صورت می‌گیرد: ابزارهای غیرنظامی واکنش و راهبردهای نظامی به غیر از واکنش نظامی و مداخله نظامی مستقیم می‌باشد. (سیمبر و قربانی، ۱۳۹۱: ۸۷ و ۸۸) گام سوم، مسئولیت به بازسازی است. مسئولیت به بازسازی دارای چهار مؤلفه: امنیت، عدالت و سازش، توسعه اقتصادی، دستیابی به حاکمیت مؤثر است. بنابراین باید یک تعهد واقعی برای کمک به ایجاد صلح با دوام، ترویج حکمرانی خوب و توسعه پایدار وجود داشته باشد. (سیمبر و قربانی، ۱۳۹۱: ۸۸ و ۸۹)

مؤلفه‌های ذیل احراز کننده صلاحیت و مشروعیت تصمیم شورای امنیت جهت مداخله بر مبنای اصل مسئولیت حمایت خواهد بود: ۱. دلیل عادلانه: نسل کشی، پاکسازی قومی، جرایم

1 - Early Warning and Analysis

2 - Root Cause Prevention Efforts

3 - Prevention Efforts

علیه بشریت، جرایم جنگی، تنها جرایم زمینه ساز اقدام نظامی خواهد بود. ۲. قصد موجه: هدف اولیه از مداخله باید متوقف کردن درد و رنج های انسانی باشد. ۳. آخرین راه چاره: اقدام نظامی آخرین راه حل بحران بوده و سایر راه‌های غیر نظامی به نتیجه نرسیده باشد. ۴. روش - های متناسب: مقیاس، زمان و شدت این اقدامات باید متناسب با حمایت از انسان‌ها باشد. ۵. چشم انداز معقول: پیامد اقدام نباید سنگین تر از عدم اقدام باشد. مشروعیت بخش بودن اقدام نظامی علیه یک کشور، مشروط به رای شورای امنیت سازمان ملل متحد و یا در صورت عدم توانایی شورا، اقدام جامعه بین‌المللی با بهره گیری از اصول حقوق بین‌الملل بشر دوستانه برای توقف سیاست‌های قهرآمیز یک دولت علیه شهروندان خود می‌باشد. (مرادی، ۱۳۹۲: ۵۲۳-۵۲۱)

در ادامه تلاش‌های سازمان ملل در ترویج و ارتقای ایده مسئولیت حمایت، بانکی مون، دبیرکل این سازمان در ژوئیه ۲۰۰۸ در یک سخنرانی در برلین در رابطه با این دکترین اظهار داشت که مسئولیت حمایت، مفهومی برای مداخلات بشر دوستانه نمی‌باشد، بلکه برداشتی مثبت از حاکمیت به معنای مسئولیت است. وی متعاقباً در گزارشی در سال ۲۰۰۹ تحت عنوان «تحقق مسئولیت حمایت» ضرورت توسعه یک استراتژی جامع سازمان ملل به منظور اجرای این مسئولیت و جلوگیری از موارد سوءاستفاده از این مفهوم را متذکر می‌شود. گزارش دبیرکل در اواخر ژوئیه ۲۰۰۹ در مجمع عمومی سازمان ملل مورد بحث و بررسی قرار گرفت. مجمع عمومی سازمان ملل طی قطعنامه‌ای (A/Res/63/308, 2009) با توجه به گزارش دبیرکل تصمیم گرفت به بررسی موضوع مسئولیت حمایت ادامه دهد. (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۷ و ۱۷۶)

بر این اساس، بسیار زود به نظر می‌رسد که بتوان مسئولیت حمایت را یک هنجار و قانون دانست. براساس همان سیستم قدیمی شورای امنیت، اگر نقض جدی حقوق بشر را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی بدانیم، می‌توان براساس فصل ۷ در این خصوص اقدام کرد. به خصوص که بر مسئولیت حمایت نقدهای جدی وارد است. (کردونی، ۱۳۹۰: ۱۰۵) مهمترین منتقدان مسئولیت حمایت معتقدند که مسئولیت حمایت به واقع نام دیگری برای مداخله بشردوستانه است. حامیان مسئولیت حمایت نیز تلاش نظری گسترده‌ای انجام داده‌اند تا تمایز این دو مفهوم را بیش از پیش روشن کنند. به نظر می‌رسد مهمترین دغدغه‌ها به معیار دوگانه

قدرت‌های بزرگ در استفاده از اقدام نظامی جمعی و همچنین پتانسیل تفاسیر موسع باز می‌گردد. گروه حامیان مسئولیت حمایت، آن را هنجار بین‌المللی می‌دانند که در مسیر اجرایی شدن گام بر می‌دارد، اما شکاکان معتقدند که هنوز اجماعی در مورد تعریف مسئولیت حمایت به دست نیامده، چه برسد به اینکه به هنجار مورد پذیرش بین‌المللی تبدیل شده باشد. (قوام و روانبد، ۱۳۸۹: ۱۸۶-۱۸۴) مسئولیت حمایت که اکنون یک دهه از حیات آن می‌گذرد، با ظرایف و ابعاد خود سهم مهمی در حفظ نظم و ثبات ملی و بین‌المللی در آینده خواهد داشت. (عرب اسدی، ۱۳۸۹)

با تحول مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی در قالب اهمیت یافتن جایگاه امنیت انسانی و صلح مثبت، راه برای اقدامات هرچه بیشتر در ارائه تفاسیری موید قانونی دخالت نظامی با مجوز شورای امنیت در چارچوب مسئولیت حمایت از مفاد منشور فراهم گردید. (مبینی، ۱۳۹۱: ۲۷) این سوال مطرح می‌گردد که آیا شورای امنیت صرفاً باید براساس فصل هفتم و ابتدا موسع حمایت بر ماده ۳۹، مجوز مداخله نظامی را صادر نماید؟ جواب این سوال قبلاً در قالب پاراگراف ۶۰۱۸ گزارش مسئولیت حمایت بر این مبنی پاسخ داده شد که شورای امنیت محدود به منشور است. نهایت آزادی عملی که گزارش مسئولیت حمایت برای شورای امنیت لحاظ می‌کند، تفسیر موسع ماده ۲۹ برای ارتباط میان صلح و امنیت بین‌المللی و نقض حقوق بشر است. استناد حقوقی محکم‌تری را می‌توان در تایید این مساله ذکر کرد، اطلاق تام بند ۴ ماده ۲ منشور در ممنوعیت توسل به زور است که صرفاً با دو استثناء دفاع مشروع براساس مصرحات ماده ۵۱ منشور و نظام امنیت دسته جمعی براساس فصل هفتم محدود شده است. (مبینی، ۱۳۹۱: ۱۱۹)

اگر مسئولیت حمایت یک نکته مثبت داشته باشد آن هم غیر قانونی کردن مداخله بشر دوستانه با زور است، که البته دستاورد بسیار بزرگی محسوب می‌شود. مداخله بشر دوستانه با توسل به زور، هیچ گاه قانونی نبوده، حداقل از زمان تدوین منشور به بعد، و مسئولیت حمایت، تایید مجدد بر این واقعیت و یا به عبارت دیگر، خاتمه‌ای بر مباحث مربوطه است. دکترین مسئولیت حمایت هیچگونه تغییری در قواعد حقوقی بین‌المللی کاربرد پذیر در خصوص استفاده

از زور نظامی ایجاد نکرده و لذا، مسئولیت حمایت یک حق حقوقی برای مداخله نظامی بدون مجوز (شورای امنیت) ایجاد نمی‌کند. (مبینی، ۱۳۹۱: ۱۲۹-۱۲۶)

یکی از جدی‌ترین نقدها بر مسئولیت حمایت، برخورد گزینشی شورای امنیت با ساختار و شیوه تصمیم‌گیری در آن است. از منطبق بر واقعیت بودن این نقد به راحتی نمی‌توان گذشت. (کردونی، ۱۳۹۰: ۱۰۵ و ۱۰۶)

از این رو مسئولیت حمایت در حال حاضر دارای محدودیت‌های تعریف شده است و کاربرد آن هرگز نباید یک جانبه باشد. علاوه بر این، توسعه یک مفهوم گسترده‌تر و منسجم‌تر از مسئولیت حمایت در واقع ممکن است، وقوع جنگ با انگیزه‌های پنهانی را کاهش دهد. شواهد نشان می‌دهد که در بین اعضای شورای امنیت نیز هماهنگی، همکاری و توافق همه‌جانبه وجود ندارد. در اجرای مسئولیت حمایت، استفاده از حق وتو توسط یکی از پنج عضو دائم با هدف حفاظت از شهروندان خود ممکن است از نقطه نظر قوانین بین‌المللی نامعتبر تلقی شود. نادیده گرفتن حق وتو از سوی عضو دائم ممکن است به لحاظ سیاسی غیر قابل قبول باشد.

(Magnuson, 2010: 309-312) به‌رغم تأکید «دکترین مسئولیت حمایت» و بند ۱۳۹ سند اجلاس سران ۲۰۰۵ مبنی بر رسیدگی فوری و قاطع شورای امنیت به مواردی که در آن امکان بروز فجایع انسانی وجود دارد، شورای امنیت در این مورد گزینشی عمل می‌کند. (Luck, 2010: 349-365) پیشنهادهاتی که در گزارش ICISS مطرح شد این بود که پنج عضو دائم شورای امنیت می‌بایست از حق وتو در برابر خشونت‌های عام و گسترده خودداری کنند. (Pace and Deller 2005: 15-32) تداوم برخورد دوگانه و گزینشی در استفاده از حق وتو به دلیل اختلاف بین اعضای دائم شورای امنیت، مکانیزم کارکردی این شورا را فلج می‌کند. عملکرد ضعیف شورای امنیت نشان از ناکارآمدی و گزینشی عمل کردن این نهاد در اعمال مسئولیت حمایت بین‌المللی دارد. (Luck, 2010: 349-365)

مسئولیت حمایت به عنوان جایگزین برای مفهوم مداخله بشر دوستانه که در چارچوب نظام ممنوعیت توسل به زور در منشور ملل متحد جایگاه قانونی را از دست داده است، از سوی تعدادی از کشورهای غربی و حقوق دانان برای مقابله با نقض‌های گسترده حقوق بشر مطرح شد. (ظریف و سجادیپور، ۱۳۹۳: ۷۳۶) غرب معتقد است هر جا که ملت‌ها علیه دولت خود به قیام

برخیزند، در واقع حقوق انسانی آنها پایمال شده است و باید براساس نظام جدید حفاظت، از حقوق انسان‌های بی گناه و در معرض تهدید حفاظت کرد. جهانی شدن فرهنگ راه را برای کاربست مسئولیت حمایت در سطح جهانی هموار نموده است. (مبینی، ۱۳۹۱: ۲۲۱)

آزادی بیان هم از جمله مواردی است که توسط جامعه بین‌المللی و به وسیله این دکترین حمایت می‌شود. گسترش معاهدات حقوق بشر و اسناد بین‌المللی مانند میثاق حقوق مدنی و سیاسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر تضمین کننده حقوق خاصی برای همه شهروندان است. اما عدم وجود مقررات قابل اجرا باعث می‌شود این تضمین گمراه کننده تلقی گردد. (Magnuson, 2010:306) اکنون چگونگی برخورد دولت‌ها با شهروندان خود، یک دغدغه بین‌المللی و موضوع اصلی حقوق و سیاست بین الملل است.

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد با عنایت به اهمیتی که به عناصر سازنده حاکمیت مسئول دارد؛ گزارشگران خود را در موارد تضييع حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان دولت‌هایی که مایل یا قادر به انجام مسئولیت‌های خود نیستند، گسیل داشته است. (ذاکریان و مختاری، ۱۳۹۳: ۱۸۹ و ۱۹۰)

به یمن وجود مفهوم مسئولیت حمایت و به منظور انطباق با حقوق بین‌الملل عام، صلاحیت و دایره عملکرد دیوان کیفری بین‌المللی، م تواند گسترش یابد. افزون بر مسئولیت کیفری فردی، روش دیگری که به عنوان ابزار جلوگیری از نقض گسترده حقوق بشر حتی به بهای مداخله چند جانبه نظامی مطرح شده است، مفهوم مسئولیت حمایت است. (ظریف و سجادپور، ۱۳۹۳: ۷۳۶) دول‌ها با تاسیس دیوان به طور کامل مولفه‌های حمایتی حاکمیت دولت را رها نمی‌کنند، بلکه مسئولیت همزمان حفظ می‌شود. تنها در مواردی که دولت‌ها قادر نباشند و یا تمایلی به تعقیب و پیگرد نداشته باشند، دیوان ممکن است به عنوان یک ارگان اجرایی جمعی حقوق بین‌الملل اقدام نماید. بنابراین، اصل صلاحیت تکمیلی تضمین می‌کند حتی در مواردی که دولت‌ها موقعیت واکنش و اقدام را ندارند، حاکمیت به مثابه مسئولیت حمایت اعمال شود. با توجه به مبنای منطقی اصل صلاحیت تکمیلی به مثابه حافظ و پشتیبان «حاکمیت» که در اصل «مسئولیت حمایت» تجلی یافته است؛ تنها در مواردی که دولت‌ها با سوء نیت، از طریق حيله و نیرنگ، از انجام وظایف خود در راستای مسئولیت حمایت و پیگرد

متهمین جرایم بین‌المللی سرباز می‌زنند، دیوان می‌تواند غیرقابل پذیرش بودن قضیه را اعلام نماید. در صورتی که تعریف حاکمیت به مثابه مسئولیت حمایت مورد توجه قرار گیرد، نهادهای بین‌المللی، حاکمیت دولت را به چالش نمی‌کشند. بلکه برعکس، ایجاد و استقرار چنین نهادهایی نتیجه منطقی حاکمیت دولت‌هاست. (Whitley, 2008. 25)

اگر چه مفهوم حاکمیت به مثابه مسئولیت حمایت عمدتاً با توجه به مفهوم «مداخله بشر دوستانه» توسعه پیدا کرد اما مسئولیت حمایت متضمن اقدامات بیشتری از قبیل؛ مسئولیت پیشگیری، مسئولیت اقدام و مسئولیت بازسازی است و این می‌تواند در فهم و توسعه اهداف و عملکرد حقوق بین‌الملل کیفری موثر باشد. تبیین این مباحث و تجزیه و تحلیل اصول و مبانی بنیادین حقوق بین‌الملل کیفری در پیشگیری، واکنش و نیز بازسازی (سه مولفه اصلی مسئولیت حمایت) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در واقع، حقوق بین‌الملل کیفری سه جنبه مهم از جنبه‌های مسئولیت حمایت یعنی مسئولیت پیشگیری، مسئولیت اقدام و مسئولیت بازسازی را آن چنان که توسط کمیسیون مداخله و حاکمیت دولت‌ها توصیف شده است، دنبال می‌کند. حقوق بین‌الملل کیفری، همانند همتای ملی خود در وهله اول دارای کارکرد پیشگیرانه است. از سوی دیگر، اعمال و اجرای حقوق بین‌الملل کیفری ممکن است متضمن خاتمه دادن به یک منازعه مستمر باشد و بدین ترتیب حقوق بین‌الملل کیفری می‌تواند مسئولیت واکنش را تحقق بخشد. در نهایت، حقوق بین‌الملل در راستای تلاش برای «عدالت پس از منازعه» کیفری ممکن است تحت عنوان بازسازی کشورها و جوامعی که از جنگ آسیب دیده‌اند، اقدام نماید. (Whitley, 2008. 25)

بسیاری از اتهامات موجود در مورد رابطه بین ICC و R2P از چند بعدی بودن ماهیت این ارتباط ناشی می‌شود که از آن به طور کامل در اسناد سیاستی صحبت نشده است. دیوان کیفری بین‌المللی بیشتر موارد، دوگانه عمل نموده است و این موضوع مطرح می‌شود که آیا دیوان مکانیزم مناسبی برای تامین صلح و امنیت است. (Snider, 2012. 7-15)

امروزه، به جرات می‌توان گفت که مسئولیت حمایت، می‌رود تا به عنوان یک اصل در حقوق بین‌الملل پذیرفته شود. اما اجرای مسئولیت حمایت یکی از چالش‌های مهم جامعه

بین‌المللی است. بر این اساس، بسیار زود به نظر می‌رسد که بتوان مسئولیت حمایت را یک هنجار و قانون دانست.

۳- رویکرد یکجانبه گرایانه و چندجانبه گرایی سیاست خارجی آمریکا نسبت به مولفه‌های پیشگیری، واکنش و بازسازی دکترین مسئولیت حمایت

در سال ۲۰۰۱ خانم سامانتا پاور^۱، به عنوان مشاور در کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولتها که توسط کانادا ایجاد شده بود شرکت کرد و این آغاز همان اصطلاح «مسئولیت حمایت» است. به عنوان تنها ابر قدرت جهان، ایالات متحده از این پس وظیفه دارد در جایی که «حقوق بشر» ضروری می‌سازد مداخله کند. با این وجود، هیچگاه خانم سامانتا پاور در مورد مسئولیت ایالات متحده در کشتارهای معاصر، چه به شکل مستقیم (کره، ویتنام، کامبوج در سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۵، عراق در سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳) و یا به شکل غیر مستقیم (اندونزی، پاپوآ، تیمور شرقی، گوآتمالا، اسرائیل و آفریقای جنوبی) چیزی نمی‌گوید. «مسئولیت حمایت» بهانه تئوریک موجه را به شکل مابعدی در اختیار می‌گذارد. «جنگ بشردوستانه» در کوزوو از این نوع بود. یعنی موضوعی که پروفیسور ادوارد هرمن به این شکل خلاصه کرده است: «از دیدگاه او، ایالات متحده مسئله نیست، راه حل است.» «مسئولیت حمایت» به «وظیفه‌ای اخلاقی» تبدیل شد که از این پس واشنگتن را مجاز می‌دانست که در هر کشوری که در آن نسل کشی صورت بگیرد و یا به چنین طرحی متهم گردد مداخله کند و برای راه اندازی جنگ دیگر ضرورتی نداشت که کشور هدف گیری شده دچار چنین وضعی باشد، تنها یک بهانه کافی خواهد بود. (Andrew and Jarvis, 2013: 230)

از این رو مسئولیت حمایت فرصتی برای تجدید رهبری آمریکا بود که اولاً به درک ایالات متحده در جهان کمک نماید و ثانیاً بفهمد که چرا ایالات متحده باید بر مبنای مسئولیت حمایت عمل می‌کنند. در سپتامبر سال ۲۰۰۵، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، یک گام تاریخی برداشت و آن تاکید بر مسئولیت حمایت بود که این دکترین توسط رهبران جهان، از جمله خود ما - رئیس جمهور جرج دبلیو بوش - تصدیق شد. (Cooper and, 2006)

¹ - Samantha Power

جان بولتون از تصویب سند مسئولیت حمایت استقبال می‌کند با بیان این که "مسئولیت حمایت ... ما را به سوی تحکیم اجماع اخلاقی بین‌المللی درباره الزام جامعه بین‌المللی برای مقابله با موارد مربوط به نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایت علیه بشریت" پیش می‌برد. (Hideo, 2009, 34)

مفهوم مسئولیت حفاظت، که برای اولین بار در گزارش سال ۲۰۰۱ در دستور کار قرار گرفت، به صورت موازی با دو مفهوم از کشورهای شکست خورده و شکننده توسعه داده شد. در واقع، مفهوم "دولت شکست خورده" بیشتر از حملات ۱۱ سپتامبر مطرح شد. کم‌اهمیت‌ترین عامل در مطرح شدن دولت‌های شکننده، رویداد ۱۱ سپتامبر است که در نتیجه آن، دولت‌های غربی متوجه شدند دولت‌های شکننده برای امنیت ملی این کشورها بسیار خطرناک هستند. (Guido Carli, 2009, 63)

رامش تاکور، کمیسر کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت، استدلال می‌کند که در دنیای بعد از یازده سپتامبر، اتخاذ قطعنامه‌ای به اجماع درباره معیارهای مسئولیت حمایت، کار دولت‌ها را دشوارتر می‌سازد که به نحوی مزدورانه مداخله‌ای را که صرفاً برای منافع خودشان صورت می‌دهند در پوشش بشر دوستانه، پنهان نمایند. در همین حال مخالفان ادعا می‌کنند تصدیق شورای امنیت به موجب فصل هفتم، شرط لازم اقدام است. به طوری که مداخله بدون مجوز شورای امنیت، تخطی از حقوق بین‌الملل به شمار می‌رود. (واپس، ۱۳۸۷: ۱۴۷)

در رابطه با یکجانبه‌گرایی دکترین بوش و مسائل انسان دوستانه که دو مفهوم ظاهراً مجزا است که کمک می‌کند تا توضیح دهد که چگونه این دوره میراث بی‌اعتمادی نسبت به دکترین مسئولیت حمایت است. چگونه این عدم اعتماد خود را در رابطه با حمایت از دکترین مسئولیت حمایت نشان داده است. در عمل دکترین بوش با استفاده از توجیه بشردوستانه در استفاده از زور، سبب لغزنده شدن دکترین مسئولیت حمایت شده است. توسعه دکترین بوش با تشدید تنش بین منافع نوع دوستانه و امنیت، سبب دور شدن از موضوع اصلی حفاظت از غیر نظامیان در قالب بحث مداخله بشر دوستانه شده است. (Pollentin, 2012, 152) از این رو اقدامات دولت بوش در مداخله عراق، در یک سو در اصل به تضعیف آمریکا و از سوی دیگر آسیب رساندن به هنجار تازه در حال ظهور دکترین مسئولیت حمایت شد. اقدامات بوش مسلماً منجر

منجر به کاهش و معکوس نمودن واقعی مسئولیت حمایت شد. ایوانز استدلال می‌کند، که به عنوان مثال مجوز برای مداخله یکجانبه در عراق به طور قابل توجهی ضربه مهلکی به هنجار مسئولیت

حمایت وارد نمود، چرا که برخلاف مفهوم اصلی این دکترین رفتار شده بود، همچنین به شعله ور شدن بیشتر منتقدان دکترین مسئولیت حمایت منجر شد که معتقد بودند که این دکترین در خدمت منافع قدرت‌های بزرگ برای دادن مجوز به آزادی بیشتر مداخله در امور کشورهای ضعیف تر طرح ریزی شده است. (Andrew and Jarvis, 2013: 224 و 225)

انتقاد دیگر وارده نسبت به آموزه مسئولیت حمایت این واقعیت است که ممکن است آن مورد سوء استفاده قرار گیرد. روشن‌ترین مثال مطرح نمودن "محور شرارت" برای حمله یکجانبه به عراق از سوی ایالات متحده آمریکا است. ایالات متحده آمریکا از هنجار مسئولیت حمایت برای نقض جدی حقوق بشر توسط صدام حسین و رژیم بعث به منظور مشروعیت بخشیدن به حمله به عراق استفاده نمود. (Pearson, 2011: 23)

ایالات متحده قطعاً درصد توجیه قانونی مسئولیت حمایت در عراق بود.¹ هدف آمریکا توجیه سیاسی یا اخلاقی برای استفاده از زور در جنگ عراق بود. (Hideo, 2009: 21) بوش با انتشار پیامی در مطبوعات جهانی، در سال ۲۰۰۳ در فورث هود² بزرگ‌ترین پایگاه نظامی ایالات متحده آمریکا در تگزاس، گفت؛ ما مجبور به عملیات هستیم... [79] اقدام آمریکا برای عملیات آزادسازی عراق است. بوش ناگزیر در پاسخ به سوالات مطرح شده درباره عملیات امپریالیستی خود عنوان نمود که ما وظیفه محافظت از مردم عراق داشتیم که به طور ضمنی به "مسئولیت حمایت" اشاره نمود. (Chandler, 2004: 75)

بلامی نشان می‌دهد که اشغال عراق سبب بی اعتباری این ایده یعنی مسئولیت حمایت شده است. دلیل این واقعیت است که طرفداران حق گسترده استفاده از زور در آمریکا تلاش کرده‌اند که برای مشروع بودن اقدامات خود با استفاده از زبانی شبیه مسئولیت حمایت از عنوان پیشگیری برای مداخلات خود استفاده نمایند. نتیجه این است که مسئولیت برای پیشگیری

¹ - justification on another legal ground. protect (R2P)," which was advanced in response to the request of a That was the responsibility Moreover it has not.

² - Fort Hood

به عنوان یکی از ابعاد مسئولیت حمایت اغلب اشتباهاً به کار گرفته شده است. (Guido Carli, 2009.63)

دولت بوش مسئولیت حمایت را به «حق مداخله نامحدود» پیوند می‌داد. رایس که در دولت بوش و نومحافظه کاران نقش مهمی داشت، سبب تضعیف تلاش برای تعمیق اجماع بر نقش مسئولیت حمایت به عنوان یک مفهوم مهم در جنگ عراق شده بود. (Andrew and Jarvis, 2013.230) رویکرد دولت بوش نسبت به مسئولیت حمایت، به طور مستقیم به محدود شدن تعهدات آمریکا به صورت قابل توجهی به این هنجار شد. مسلماً تأثیرات قطعی جنگ عراق، نتیجه مستقیمی در حوادث و جنایات رخ داده شده در دارفور بود. به دلیل مداخله در عراق، اعتبار آمریکا به عنوان الگوی اجرا کننده این هنجار کاهش یافته بود، بنابراین جامعه بین‌المللی به دلیل عدم اجماع، موفق به واکنش موثری در بحران دارفور نشد. تصمیم دولت بوش در خودداری از مداخله در بحران انسانی دارفور در سال ۲۰۰۵ به همراهی جامعه بین‌المللی منجر آسیب به این هنجار شد. نقش ایالات متحده به عنوان یک کشور سلطه گر به معنی آن است که برای به دست آوردن امتیازات بنیادین خود، به خود اجازه فرار از تعهدات چند جانبه نسبت به دکترین مسئولیت حمایت بدهد. (همان)

دولت بوش، در برخورد با بحران دارفور زمانی که با فجایع نسل کشی، پاکسازی قومی یا مشابه آن مواجه بود، بی‌اعتنایی کرده است. در سپتامبر سال ۲۰۰۴، کالین پاول، پس از بررسی وضعیت در دارفور آن را "نسل کشی" اعلام نمود. در تاریخ ۱۸ آوریل ۲۰۰۷، پرزیدنت بوش پس از بازدید از یک نمایشگاه عکاسی در موزه هولوکاست در واشنگتن، دی سی، اظهار داشت که "در نمایشگاه تصاویری از میلیون‌ها نفر از مردان، زنان و کودکانی که کشته یا به صحرا رانده شده‌اند... دیدم که هرکسی که این تصاویر را می‌بیند بدون شک تنها کلمه‌ای را برای آنچه که اتفاق افتاده اظهار می‌دارد این است که در دارفور نسل کشی اتفاق افتاده است و وظیفه اخلاقی ما متوقف کردن آن بحران است." بوش در ادامه می‌گوید با وجود این گام‌های مثبت، واکنش دولت ایالات متحده به نسل کشی در دارفور ناکافی است. (Mawdsley, 2008.96-98) شعار "جنگ علیه ترور" که از دستور کار امنیت ملی ایالات متحده نشأت گرفته بود، معضلی بین «نظم» و «عدالت» را به تصویر می‌کشد که این بحث در کثرت‌گرایان و همبسته

گرایان مکتب انگلیسی مشهود است. هولستی با توجه به نظریه هدلی بول از «نظم» در مکتب انگلیسی، دوگانگی سیاست خارجی ایالات متحده را به تصویر می‌کشد. در این راستا آمریکا برای حفظ برتری خود به عنوان هژمون نظام، در تقابل با جامعه بین‌المللی است. هولستی می‌گوید که لفاظی‌های سیاسی مقامات آمریکا در مورد ارزش‌های لیبرالیسم، حقوق بشر و دموکراسی هیچ تعهدی نسبت به رعایت قوانین جامعه بین‌المللی آنطور که هدلی بول آنها را تعریف کرده است را شامل نمی‌شود. در این زمینه یکجانبه‌گرایی دولت بوش تصویر دیگری از نظم مورد نظر بول را به تصویر می‌کشد. این دوگانگی سبب می‌شود که هالستی به نقد تئوری نظم بول بپردازد. ایالات متحده رسماً اعلام می‌کند که احترام به حاکمیت کشورهای دیگر ضروری است با این حال، در همان زمان تاکنون با مداخلات نظامی متعدد خود در سایر کشورها به نقض حاکمیت ملی آنان در این کشورها دست زده است. نگرانی اصلی ایالات متحده حفاظت از شهروندان آمریکایی از حملات تروریستی است، نه حمایت از شهروندان ایالات دیگر. در مرحله دوم، حتی در مورد مداخله بشردوستانه، ایالات متحده نمی‌خواست هرگونه محدودیتی در استفاده از زور بوجود آید. ایالات متحده نمی‌خواست از امتیازات ویژه خود برای استفاده از زور به عنوان تنها ابرقدرت چشم پوشی نماید با این حال، جنگ عراق سبب تغییر نگرش ایالات متحده به سمت دکترین مسئولیت حمایت شد. در ابتدا ایالات متحده عملیات نظامی خود را با اظهار اینکه عراقی‌ها سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار دارند توجیه نمود. (Hideo, 2009: 31) همچنین تاکید کرد که استفاده از زور علیه عراق تحت نظارت شورای امنیت انجام شده است. با این حال، برای آمریکا مشکل بود که اقدام به استفاده از زور را منطبق با قوانین بین‌المللی نماید. اقدام ناموفق نسبت به مسئولیت جلوگیری از جنگ عراق توجیه قانونی دیگری برای ایالات متحده بود که پیش از جنگ عراق مخالف استناد به مسئولیت حمایت بود. تاکور، یکی از اعضای کمیسیون بین‌المللی در زمینه مداخله و حاکمیت کشور ICISS، اظهار می‌دارد " از آنجا که نیروهای ائتلاف در عراق برای پیدا کردن هرگونه سلاح-های کشتار جمعی، شکست خورده‌اند، حفاظت از انسان تبدیل شده است به عنوان تنها راه باقی مانده در توجیه جنگ به رهبری آمریکا برای سرنگونی دیکتاتور صدام حسین." تغییر رژیم هدف واقعی جنگ در عراق بود. جنگ عراق باعث شد که ایالات متحده سیاست‌های خود را

به سمت مسئولیت حمایت تغییر بدهد. یک سوال مطرح می‌شود و آن این است که آیا نظریه مسئولیت حمایت در لفافه مسئولیت برای حمایت از دموکراسی از طریق تغییر رژیم طراحی شده است؟ (Hideo, 2009: 32) تلاش ایالات متحده و هم پیمانانش برای توجیه دلایل بشردوستانه برای تهاجم به عراق در سال ۲۰۰۳ توسط بخش قابل توجهی از جامعه بین‌المللی رد شده است. زیرا استناد به هنجار مسئولیت حمایت بعد از حمله به عراق برای دلیل استفاده از زور، سبب تضعیف هدف اولیه استفاده هنجار مسئولیت حمایت است. (Glanville, 2013: 176) اگر دکترین مسئولیت حمایت به دقت تعریف شده بود، پس اقدام یک جانبه را می‌بایست نامشروع می‌دانست. تعجب آور نیست که آمریکا می‌خواست هرگونه الزام قانونی به پایبندی به دکترین مسئولیت حمایت و همچنین ایجاد تعهد در پی کسب مجوز قبلی از شورای امنیت سازمان ملل را رد نماید. در واقع، استفاده از گزینه دکترین مسئولیت حمایت توسط ایالات متحده برای توجیه "جنگ علیه ترور" سبب آسیب هنجار دکترین مسئولیت حمایت شد. ایوانز اشاره کرد که حمله آمریکا به عراق نمی‌توانست با هنجار دکترین مسئولیت حمایت برای مداخله (اعمال عطف به ماسبق) سنجیده شود. تفسیر استیون گوز، از نومحافظه کاران آمریکا این بود که منافع ملی آمریکا باید تنها معیار عمل باشد. ایالات متحده ممکن است دکترین مسئولیت حمایت را در یک مفهوم کلی تایید نمایند، با این حال تعهدات خاص آن را به وضوح رد کرده بود. این ابهام، مانع توسعه دکترین مسئولیت حمایت است. ایالات متحده متهم است که یک مضمون مشترک در ادبیات دکترین مسئولیت حمایت به کار نبرده است. در واقع استوارت پاتریک از وزارت امور خارجه ایالات متحده اعلام کرد که ایالات متحده ناگزیر خواهد شد در سیاست خارجی اش دست به انتخاب بزند. (Hornung, 2015) دکترین مسئولیت حمایت، دیدگاه بوش را در خصوص بی تفاوتی نسبت به سازمان ملل، مداخله یک جانبه، اقدامات پیشگیرانه، تغییر رژیم، جنگ علیه ترور و ... را رد می‌کند. (Pollentin, 2012: 144)

این برداشت وجود دارد که بسیاری از بنیادی‌ترین اصول، قواعد و هنجارهای نظام با استناد به زور علیه عراق به چالش کشیده شده‌اند. از جمله مهمترین آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: تخطی از حاکمیت و استقلال سیاسی دولت، توسل به مداخله و نادیده گرفتن نهادها یا قواعد جامعه بین‌الملل و به ویژه محدودیت در استفاده از زور. این امر از نظر قواعد بین‌المللی

قابل پذیرش نیست، زیرا «تبعیت یک دولت از هر آموزه خاصی نمیتواند به تخطی از حقوق بین‌الملل سنتی شکل دهد؛ هر فرضی غیر از این، اصل بنیادین حاکمیت را که کل حقوق بین‌الملل بر آن مبتنی است و [همچنین] آزادی گزینش نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را بی معنا می‌سازد» (مشیرزاده، ۱۳۸۷: ۲۲۸)

قواعد حاکم بر جامعه بین‌الملل با توجه به اصول بنیادین حاکمیت و عدم مداخله، متضمن محدودیت‌های تعریف شده در استفاده از زور است. دفاع از خود، هنجاری پذیرفته شده در جامعه بین‌المللی است که تنها هنگامی معنا می‌یابد که کشوری با تهاجم عملی یا حداقل خطر عاجل تهاجم کشوری دیگر روبرو باشد. آنچه در موارد تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی استفاده از زور را موجه می‌سازد، تشخیص و تعریف جمعی موقعیت و تصمیم جمعی در زمینه اقدام نظامی است. اگر ایالات متحده بخواهد این قاعده را تغییر دهد و قاعده‌ای جدید مبنی بر امکان تصمیم‌گیری انفرادی دولت‌ها در مورد مقابله نظامی با تهدیدات امنیتی در نظام بین‌الملل ایجاد کند، برخلاف فرهنگ حاکم بر جامعه بین‌الملل که حفظ نظم را اولویت این جامعه می‌داند، عمل می‌نماید. چند جانبه‌گرایی، حاکمیت و عدم مداخله چنان اجزای مهمی از فرهنگ کنونی جامعه بین‌الملل هستند که حتی اگر سایر کنشگران بین‌المللی با ایالات متحده در مورد تغییر شرایط جهانی و به تبع آن لزوم تغییر در برخی از قواعد جامعه بین‌الملل موافق باشند، یک جانبه‌گرایی آن را بر نمی‌تابند، زیرا آن را تجلی تلاش برای تغییری بنیادین در منطق نظام و برهم زدن نوع اقتدار در آن می‌بینند و ناگزیر در برابر آن مقاومت می‌کنند. (مشیرزاده، ۱۳۸۷: ۲۳۳-۲۲۸)

امروزه، واژه‌ای مانند "مسئولیت حمایت" به امری عادی تبدیل شده است. ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت، با استفاده از پروژه مسئولیت حمایت از سیاست خارجی خود، تحت عنوان گسترش ارزش‌های آزادی و دموکراسی در سراسر جهان استفاده می‌کند. دولت ایالات متحده به سمت گسترش سیاست‌هایی نسبت به نسل‌کشی و جنایات جمعی مطابق با ارزش‌های خود است. مقامات آمریکایی اظهار می‌نمایند که همواره دولت ایالات متحده در مسئولیت خود در قبال شهروندان در مقابله با جنایت جنگی موفق عمل نموده است. در پاسخ به این اظهار می‌توان گفت که بین نظریه و عمل شکاف وجود دارد. (Mawdsley, 2008. 95)

در حال حاضر نیروی الزام آور هنجار مسئولیت حمایت در واقع، به شدت منوط به رضایت همه کشورهای جامعه بین‌المللی است ولی متأسفانه این هراس وجود دارد که مسئولیت حمایت به عنوان توجیهی برای استفاده غیر قانونی برای دولت‌ها تبدیل شود. (Payandeh, 2010, 507)

با شکل‌گیری مفاهیمی چون صلح‌سازی، صلح‌بانی و مسئولیت حمایت و عملیاتی شدن آنها در مناطق مختلف جهان از یک سو و تغییر گفتمان سیاست خارجی آمریکا با انتخاب اوباما دوره جدیدی در حیات ملل متحد در حال شکل‌گیری است؛ که خود به دلیل سیال بودن شرایط جهانی دوران انتقالی، فراز و نشیب‌های قابل توجهی داشته است. (ظریف و سجادی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۰۵)

ایالات متحده آمریکا از جمله کشورهایی است که، به بهانه دفاع از حقوق بشر با اتخاذ سیاست‌های مداخله‌گرایانه، به دخالت در امور داخلی دیگر کشورها می‌پردازد. سیاست‌های ایالات متحده آمریکا، در استفاده ابزاری از "مسئولیت حمایت" می‌باشد. (دهشیار، ۱۳۸۹: ۱۲)

سامانتا پاور که در سال ۲۰۰۱ در مقاله‌ای در مجله آتلانتیک سخت به سوزان رایس تاخته بود، به تیم باراک اوباما پیوست و مدیرکل بخش امور چندجانبه در شورای امنیت ملی شد. بدین سان، هسته طرفداران مداخله بشردوستانه در شورای امنیت ملی پدید آمد. در کنار سامانتا پاور، چند تن دیگر از هواداران سرسخت دخالت آمریکا در امور داخلی دیگر کشورها برای پشتیبانی از مردمان بی دفاع در برابر حکومت، حتی با کاربرد زور، به شورای امنیت ملی پیوستند. «قدرت آمریکا، در مواردی باید برای بر آوردن هدفهای اخلاقی، نه در راستای منافع آمریکا بلکه در راستای منافع دیگران (بیگناهان) به کار گرفته شود». سوزان رایس و همفکران او در شورای امنیت ملی، بر این باورند که «جنگ بشر دوستانه» از دید اخلاقی توجیه پذیر است و قدرت آمریکا باید در این راستا به کار گرفته شود. با توجه به تصویب شدن آموزه «مسئولیت پشتیبانی» از سوی سازمان ملل، اینان مشروعیت بین‌المللی هم برای اندیشه‌های خود قائلند. (دهشیار، ۱۳۸۹: ۱۲)

اوباما مفهوم پیشگیرانه بوش را با عنوان پیشگیرانه بشری به کار برده است. (زهرانی، ۱۳۹۰: ۱۷۱) اوباما با استفاده از راهبرد قدرت هوشمند، ذات عملیات امپریالیستی خود را مداخلات انسان دوستانه جلوه می‌دهد. اقدامات دولت آمریکا نسبت به جنایات جمعی، در چارچوب استراتژی چند جانبه است.

پنج مولفه ویژه برای تعریف وضعیت فعلی امور مربوط به دکترین مسئولیت حمایت عبارتند از:

۱. در هر موقعیتی از دکترین مسئولیت حمایت استفاده متفاوت شده است؛
۲. چنین تمایزاتی ممکن است به اتهام استانداردهای دوگانه و گزینشی منجر شود؛
۳. هیچ یک از سه رکن دکترین مسئولیت حمایت نمی‌تواند به احتمال زیاد به خودی خود موثر باشد؛
۴. یک واکنش موثر و یکپارچه‌ای باید برای فاکتورهای هر یک از اجزاء پیشگیری، واکنش و بازسازی در نظر گرفته شود؛
۵. پیشگیری و واکنش موثر، نیاز به همکاری بین سازمان ملل متحد و شرکای منطقه‌ای آن دارد. (Tarnogorski, 2012, 5)

تعدادی از مفسران استدلال می‌کنند که، بدون حمایت نظامی و عملیاتی از سوی ایالات متحده، بسیاری از ماموریت‌های انجام شده در راستای دکترین مسئولیت حمایت غیر قابل دفاع و محتمل می‌باشد. (Brown, 2008, 47) و ایالات متحده باید حمایت محکمی از دکترین مسئولیت حمایت نماید. دولت اوباما در حال حاضر چند گام مهم برای ترویج مفهوم مسئولیت حمایت برداشته است. بنیانه سیاستی دولت اوباما در خصوص مسئولیت حمایت در سند استراتژی امنیت ملی مشهود است. چنین بنیانه‌ای به جنبه‌های غیرنظامی از مسئولیت حمایت تاکید دارد و در صورت نبود گزینه‌های غیر نظامی آمادگی برای دخالت نظامی لازم است. (Waxman, 2009, 22) باراک اوباما در سال ۲۰۱۱ گفت، "برخی از کشورها ممکن است به نوبه خود قادر به چشم پوشی جنایات در کشورهای دیگر باشند ولی روش ایالات متحده آمریکا با آنها متفاوت است." "هنگامی که منافع و ارزش‌های ما در خطر است، ما مسئولیت به عمل داریم." (Andrew and Jarvis, 2013, 216)

تصویب هنجار R2P توسط اوباما نمایانگر این بود که وی با منسوخ دانستن روش قبلی بوش، درصدد برجسته نمودن این هنجار در سیاست خارجی خود بود. علاوه بر این، وی استدلال نمود با توجه به اقدامات انجام شده توسط دولت بوش، مسئولیت وی برای بازگشت ایالات متحده به هویت خویش بیشتر نمود پیدا کرده است. بازگشت دوباره آمریکا به هویت

خویش، نیازمند یک دولت هژمون است که متعهد به حمایت ارزش‌های اخلاقی اساسی ایالات متحده است. پس این بحث مطرح می‌شود که دولت امریکا از اصول اساسی تعیین شده دکتترین مسئولیت حمایت باید حمایت و آن را اجرایی نماید. سعی اوباما در اجرای این فرایند، بهبود تصویر ایالات متحده و به طور کلی هویت و ارزش‌های این کشور در سطح بین‌المللی است. تلاش اوباما برای بازتعریف هویت آمریکایی، برپایه صلاحیت وی برای اجرایی نمودن اصول دکتترین مسئولیت حمایت چه در سطح داخلی و بین‌المللی است. اوباما به دنبال راهی برای مشروع جلوه دادن هنجار مسئولیت حمایت در مداخله انسان دوستانه است.

اقدامات دولت بوش شدیداً سبب بی اعتباری هویت و ارزش‌های اساسی و «بحران اخلاقی» آمریکا شد که این موضوع تاثیر محوری بر اتخاذ تصمیم اوباما در به تصویب رساندن دکتترین مسئولیت حمایت به لحاظ نقش ایالات متحده در سیستم بین‌المللی داشت. به منظور بررسی انگیزه‌های پشت پرده اوباما در تصویب دکتترین مسئولیت حمایت، باید به ایده‌های مطرح شده وی در سیاست خارجی اذعان نمود و نیز باید تاثیر بازیگران کلیدی دولت او و نقش آنها در کمک به باز تعریف هویت بررسی شود. (Andrew And Jarvis, 2013. 224 و 225)

تعهد اوباما به دکتترین مسئولیت حمایت، و همچنین باور وی به چندجانبه گرایی، به صراحت در اولین سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در ماه مه ۲۰۱۰، بیان کرده بود که این به وضوح به سوی تاکید بیشتر و حمایت از اصول R2P، در رابطه با نسل کشی، جنایت جنگی و خشونت گسترده حرکت نموده بود. در این سند همچنین آمریکا را به طور قابل توجهی تعهد به همکاری با متحدان خود و جامعه بین‌المللی به طور فعالانه، و به اقدام جدی استراتژیکی برای جلوگیری از خشونت‌ها و قتل عام اشاره نموده بود. در حالی که در مقابل در استراتژی امنیت ملی بوش در سال ۲۰۰۶ می‌توان ارزیابی و اذعان نمود که چگونه سیاست قبلی در رابطه با نسل کشی و جنایات و خشونت گسترده به مراتب کمتر به پایبندی و اجرای ایده دکتترین مسئولیت حمایت عمل نموده بود. دولت بوش در تلاش برای حفاظت از حق حاکمیت ایالات متحده بود، در حالی اوباما به مسئولیت خود نسبت به جامعه بین‌المللی در مقابله با نسل کشی و یا جنایات جمعی تاکید داشت. اوباما رابطه بین ارزش‌های ایالات متحده و هنجار مسئولیت حمایت را به رسمیت شناخته است. اوباما به دلیل بازتعریف مجدد هویت آمریکایی

به صورت بنیادین، به تصویب این هنجار مسئولیت حمایت پرداخت تا تصویر جدیدی از مداخله گرایی آمریکا با توسل به هنجارهای بین‌المللی در حال ظهور ارائه نماید. (همان)

مقامات آمریکایی معتقدند که، اگرچه مسئولیت حمایت یک مسئولیت بین‌المللی است، اما فقدان رهبری جهانی ایالات متحده به عنوان یک بازیگر فعال برای جلوگیری از خشونت علیه قربانیان، منجر به شکست این دکترین خواهد شد. در سند استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دوره اوباما، دکترین مسئولیت حمایت به عنوان ابزار حیاتی برای جلوگیری و واکنش به نسل‌کشی، جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و پاکسازی قومی به رسمیت شناخته شده است. در بخش‌هایی از این سند در خصوص افزایش توان ایالات متحده برای پیشگیری از جنایت و واکنش نسبت به آن سخن به میان آورده است. (Albright and Williamson, 2013: 7)

توصیف اوباما از "مسئولیت" به نوبه خود نشان دهنده دیدگاه عملگرایانه وی از چشم انداز جهانی است. با این حال، اوباما به صراحت با اعلام «اسطوره استثنای آمریکایی» خواستار تضمین مسئولیت‌های منحصر به فرد برای ایالات متحده برای حفظ رهبری جهانی است. (97-92 Cram, 2014) در اجرای پشتیبانی از دکترین مسئولیت حمایت ایالات متحده با محدودیت‌های مقتضی در رای‌گیری در شورای امنیت مواجه است. معمولاً توصیه می‌کند که پنج عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل در مورد مباحث اضطراری انسان دوستانه و زمانی که نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت رخ داده است، به طور مشترک از استفاده از حق وتو خودداری نمایند. ایالات متحده آمریکا باید در راستای مسئولیت حمایت اقدام قاطع و به موقع به عمل آورده و با دیپلماسی فعال خود به پیشگیری از خشونت گسترده به همراهی شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیوان بین‌المللی کیفری اقدام نماید. (Waxman, 2009: 23-25)

ایان ویلیامز، معتقد بود که شعارهای مبتنی بر عمل بر مبنای دکترین مسئولیت حمایت عوام‌فریبانه است از این رو "مدافعان این حق در ایالات متحده، برای توجیه حمله به کشورهای دیگر به این مفهوم استناد می‌کنند در صورتی که نفس این حق، این مفهوم را می‌رساند که، بدون تجاوز از حقوق R2P باید اقدام به استفاده از این دکترین نمود". از نظر ویلیامز در واقع، پیچیدگی‌های تصمیم‌گیری در شورای امنیت به دلیل اختلاف بین اعضای دائم شورای امنیت

سبب‌کننده عملکرد شورای امنیت شده است. بنابراین با "حاکمیت غیرمسئولانه" مواجهه می‌شویم. ویلیامز اشاره می‌کند که تنها سوالی که در اینجا برای افکار عمومی جهان مطرح می‌شود این است که "ایالات متحده باید استانداردهای دوگانه خود را به پایان برساند". اما در عین حال، استفاده از دکترین مسئولیت حمایت به عنوان ابزاری برای کشورها محسوب می‌شود که همانطور که ملاحظه می‌شود استانداردهای دوگانه بار دیگر برجسته می‌شود. ویلیامز همچنین با اشاره به دیوان کیفری بین‌المللی، می‌گوید: "برای اطمینان از حمایت عمومی جهانی بیشتر از دکترین مسئولیت حمایت، ایالات متحده باید استانداردهای دوگانه خود را در خصوص معاهدات بین‌المللی و مداخله نظامی خاتمه دهد." (Peterson and Herman, 2009)

سوء استفاده از دکترین مسئولیت حمایت سبب کاهش اهمیت و در نتیجه خودداری در استفاده از این مفهوم می‌شود. دکترین مسئولیت حمایت هنوز هم می‌تواند به عنوان بهترین ابزار در میان اهداف اصیل سازمان ملل متحد و جهان‌عاری از دیپلماسی جهانی برای ما باقی بماند. (Adams, 2012: 18)

دکترین مسئولیت حمایت، گفتمان لیبرال غربی حقوق بشر را تحمیل نمی‌کند و سبب افزایش توسل به زور و یا قانونی بودن مداخله غیرمجاز را تایید نمی‌کند، اما نمی‌توان گفت این دکترین برای جلوگیری از جنایات جنگی است، زیرا R2P همچنان به اراده سیاسی دولت‌ها در عمل بستگی دارد. به خصوص نیت کشورهای قدرتمند و بالاخص آمریکا در دستیابی به منافع استراتژیک، سبب تحت‌الشعاع قرار دادن دکترین مسئولیت حمایت می‌شوند. (Glanville, 2013: 179)

۴- فعال‌سازی استراتژی مداخله‌گرایی جدید آمریکا در کشورهای عربی تحت دکترین مسئولیت حمایت

خیزش‌های مردمی در جهان عرب علاوه بر تغییرات سیاسی در سطح منطقه، بر سیاست قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا نیز تاثیر گذاشت و منافع این کشور را تحت تاثیر قرار داد. مارتین ایندیک^۱، مدیر بخش سیاست خارجی موسسه بروکینگز^۲، معتقد بود که "هیچکس

^۱ - Martin Indyk

^۲ - Brookings Institution

در داخل دولت آمریکا پیش بینی خودسوزی یک فروشنده میوه در تونس را که بروز جرقه‌ای برای حرکت‌های انقلابی سراسر جهان عرب شد، نمی‌کرد" (birkenhath, 2013: 85)

آمریکا پس از بروز قیام‌های مردمی در کشورهای عربی می‌خواهد در هسته حوادث قرار گیرد و نمی‌تواند فقط به عنوان بازیگری مداخله‌گر نقش آفرین باشد بلکه می‌خواهد بازی ساز باشد. براساس چنین رویکردی، آمریکا تلاش می‌کند تا از نیروهای موجود بهره ببرد و آنها را در فضای سازمان دهی جدید به کار گیرد. علاوه بر آن، ایالات متحده نیاز به نیرو سازی جدید دارد. در فضای موجود نقش آمریکا به عنوان بازیگر، نقش قدرت و متعادل کننده قدرت و تاثیرگذاری بر قدرت است. (علائی، ۱۳۹۱: ۸۵۱)

برخی نظریه پردازان واقع‌گرا در امریکا اساساً معتقد به وجود بحران جدید در سیاست خارجی امریکا بر سر منطقه نیستند. استیفن والت می‌گوید: گرفتاری واشنگتن گزینش بین اخلاق از یک سو و الزامات استراتژیک از طرف دیگر است. (زهرانی، ۱۳۹۰: ۱۶۷-۱۶۳) سیاست خارجی آمریکا در بحبویه به وقوع پیوستن تحولات انقلابی عربی، در مسیری از ائتلاف تا یک جانبه‌گرایی رقم خورده است. (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۲: ۵۵)

بعضی از دیدگاه‌ها معتقد هستند که انقلاب‌های کنونی در کشورهای عربی تحولی است که توسط آمریکایی‌ها طراحی و هدایت شده است و در ادامه سیاست‌های دولت جرج دبلیو بوش است. به بیان دیگر این دیدگاه‌ها معتقد هستند تحولات کنونی در جهان عرب در جهت ایجاد یک خاورمیانه بزرگ منطبق با سیاست‌های از پیش تدوین شده آمریکایی‌ها است. افزون بر این باید به این نکته نیز اشاره کرد که آمریکایی‌ها تلاش می‌کنند تا چون گذشته از آنچه که در منطقه به صورت طبیعی پدید آمده است در جهت منافع استراتژیک خود استفاده کنند. راهبرد آمریکاییها در دهه‌های گذشته همواره مبتنی بر استفاده از تحول صورت گرفته در معادلات قدرت در خاورمیانه به نفع خود و دوستان منطقه‌ای این کشور و به ضرر دولت‌های مخالف منطقه‌ای و دولت‌های رقیب فرامنطقه‌ای خود بوده است. اما به نظر می‌رسد که مواضع آمریکایی‌ها در قبال این انقلاب‌ها فقط تاکتیکی بوده و راهبرد آمریکا در این مرحله ادامه همان راهبرد دهه‌های گذشته است. بدین ترتیب آمریکا با توجه به جایگاه گروه‌های اسلام‌گرا در خاورمیانه تلاش می‌کند تا از دستاوردهای این انقلاب‌ها در

راستای استراتژی مشخص خود یعنی نظام نوین جهانی بهره گیرد. (بزرگر، ۱۳۹۲: ۲۷۴ و ۲۷۵)

قیام‌های مردمی در سراسر جهان عرب می‌تواند یک نقطه عطفی برای منطقه بوده و منافع مختلف اقتصادی و امنیتی آمریکا را نیز تهدید و به خطر اندازد. (Carothers, 2012, 6)

از منظر اوپاما، شکست سیاست آمریکا در خاورمیانه عربی، غیرقابل تحمل است، لذا وی اشاره می‌کند که ایالات متحده برای کنترل اوضاع و از دست ندادن موقعیت خود در منطقه، ناگزیر به تنظیم مناسبات خود با کشورهای منطقه براساس «منافع متقابل و احترام متقابل»^۱ است. در این چارچوب، اوپاما تأکید می‌کند که آمریکا باید از این «فرصت تاریخی»^۲ به وجود آمده استفاده کرده و به جای مقاومت در قبال تغییرات، از روند اصلاحات سیاسی-اقتصادی در خاورمیانه عربی و شمال آفریقا حمایت نماید. در قالب چنین رویکردی به تحولات عربی، دولت آمریکا تأکید می‌کند که قرار گرفتن در کنار این تحولات و نه ایستادگی در برابر آن، یک هدف مهم محسوب می‌شود. آمریکاییها در فضای جدید به سرعت متوجه شدند که فاقد ابزارها و توانمندی لازم برای جلوگیری از بروز تحولات کنونی هستند، لذا تلاش دارند با بهره‌گیری از اقدامات تاکتیکی و استخدام ظرفیت‌های سیاسی جدید در کشورهای هدف، درصد سمت دهی، کنترل و مدیریت تحولات برآیند. (واعظی، ۱۳۹۲: ۵۰ و ۴۹) باراک اوپاما رئیس‌جمهور آمریکا در طی دوران مبارزات انتخاباتی و همچنین در دوران ریاست جمهوری خود، تمایلاتی به کاربرد نظریه «قدرت هوشمند» در سیاست خارجی آمریکا به خصوص در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا داشته است. (بزرگر، ۱۳۸۹: ۸۵) ایالات متحده در جریان جنبش‌های کشورهای عربی سعی خواهد کرد تا آنجا که ممکن است در درگیریهای سوریه و در برخورد با آشوب جدید در مصر، تونس و یمن در حاشیه باقی بماند. ایالات متحده و متحدان غربی آن، خود را مقید به کمک به تقویت اقتصاد ملی در مصر، اردن، لبنان، یمن و دیگر کشورها در منطقه از طریق سرمایه‌گذاری در این کشورها می‌نمایند. حمایت اقتصادی برای منطقه بخشی از برنامه های دوره دوم دولت اوپاما بود. (Dormandy, 2013, 46)

¹ - Mutual Interests and Mutual Respect

² - Historic Opportunity

در حال حاضر امریکاییها در هر یک از کشورهای دست خوش تحول در جهان عرب، دارای منافع متفاوتی هستند. در کنار حضور این منافع متفاوت، امریکا همواره از اصولی به ویژه در این کشورها حمایت کرده است که عدول از آن می‌تواند به چهره امریکا در منطقه و جهان آسیب رساند. بنابراین، این کشور ناگزیر است که به طور دائم میان «اصول» و «منافع» خود که بعضاً در تعارض و تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند، هماهنگی ایجاد نماید. زمانی حمایت از رژیم‌های مستبد جهان عرب متضمن منافع امریکاست و همزمان اعلام حمایت از اصولی چون حقوق بشر و بسط آزادی‌های سیاسی - اجتماعی می‌تواند با تضعیف حکومت مستبد در تأمین منافع، خلل ایجاد کند. از این رو رویکرد دوگانه امریکا به مسئله دموکراسی در خاورمیانه یکی از تضادهای موجود در سیاست خارجی این کشور در منطقه است. این دوگانگی همواره میان سیاست مداران امریکایی وجود داشته است که در حکومت‌های اقتدارگرای هم پیمان غرب، دموکراسی چگونه باید شکل بگیرد و پیش برود. (واعظی، ۱۳۹۲: ۵۶-۵۴)

در خلال این حوادث، باراک اوباما گویی سیاست واقع‌گرایی را به کناری گذاشته است و با توجه به شرایط منطقه خاورمیانه منطبق اشاعه دموکراسی را سرلوحه سیاستهای خود قرار داده است. باراک اوباما مثل هشت سال دوران جمهوری خواهان اعتقاد دارد که بر هم زدن ثبات در صورتی که اشاعه دموکراسی به منافع آمریکا کمک می‌کند باید پسندیده و مطلوب قلمداد شود. آمریکا در راستای منافع ملی و امنیت فرامرزی خود نمی‌یابد که کشورهای عربی بر پایه ارزش‌های بومی و مستقر که یکسره با ارزشهای غربی ناسازگار است ساماندهی اجتماعی شوند. اینکه رهبران یا ساختار سیاسی حاکم یا آمریکا، بسته به منافع خود و بی توجه به کیفیت زندگی اجتماعی و نیازهای شهروندان سیاستی را پی بگیرند، بی‌گمان پیامدی جز ناآرامی از یک سو و کاربرد نیافتن ارزش‌های تحمیل شده از سوی دیگر نخواهد داشت. (دهشیار، ۱۳۹۰: ۹۰-۱۵)

در دوران امپریالیسم بشردوستانه این زمینه برای قدرت‌های بزرگ فراهم آمده است که هرگاه گرایش‌های ارزشی و منافع مادی شان ایجاب کند، به گونه‌ی گزینشی دست به «مداخله بشردوستانه» در دیگر کشورها بزنند. (دهشیار، ۱۳۸۹: ۱۳)

به عنوان نمونه، تاکید بیش از اندازه اوباما در شعارهای خود بر مفاهیم دموکراسی، برای توجیه مداخله نظامی با پوشش قدرت نرم برای خشونت غیر قابل تعریف در لیبی بود. (Starkey, 2013. 109-104)

تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه و خیزش مردمی موجب طرح مجدد بحث مداخلات بشردوستانه در قالب دکترین "مسئولیت حمایت" و همچنین مبانی حقوقی آن گردیده است. (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۶۹)

رویکرد مداخله‌گرای جدید، سعی می‌کند با طرح دعاوی حقوق بشری، ادعای حمایت از غیر نظامیان و مردم در برابر دولتهای قانونی خود، اپوزیسیون سازی و حمایت از نیروهای گریز از مرکز، اهداف استراتژیک خود را تعقیب نمایند. در این میان، ایده مداخله بشردوستانه و «مسئولیت حمایت»، از جمله نظریاتی هستند که مستمسک مداخله در کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا قرار گرفته‌اند. (کوشا و غلامعلی پور، ۱۳۹۴: ۱۹۷) نیروهای نظامی آمریکا در قالب مداخلات بشر دوستانه، حاکمیت سیاسی کشورهای عربی را نادیده گرفتند. جنگ نرم آمریکا در دوران اوباما از این جهت گسترش یافت که مداخله‌گرایی و نظامی‌گری ایالات متحده را در قالب مفاهیمی همانند دموکراسی، حقوق بشر، آزادی و مداخلات انسان دوستانه ارتقاء داد. (متقی، ۱۳۹۱: ۴۱۷ و ۴۱۸)

در کنار سیاست تغییر اوباما، باید از اقدامات عملی وی برای اعاده حیثیت آمریکا در برقراری صلح و عمل براساس اصول عام حقوق بشردوستانه نیز یاد کرد. اوباما به عنوان یک دموکرات با صبغه‌های ریشه دار آرمان‌گرایی و یلسونی در نظر و عمل جایگاه رفیع تری برای حقوق بشر در استراتژی خود قائل است. حقوق بشر در نگاه استراتژیک اوباما ابزاری سودمند و بسیار کارآمد در زمینه رفع تهدیدات امنیتی علیه ایالات متحده آمریکاست. (ملکی، ۱۳۹۲: ۹۳ و ۹۴) یکی از نتایج محتمل اعلام صریح دکترین‌های مداخله‌گرایانه ایالات متحده آمریکا این خواهد بود که دولت‌ها بیش از پیش نسبت به قبول هر دکترینی از جمله مداخله بشردوستانه و مسئولیت حمایت مظنون خواهند شد و به آن به چشم گشودن در بر روی طرح کلی مداخله‌گرایی می‌نگرد. (وایس، ۱۳۸۷: ۱۷۳) نوام چامسکی، سیاست مدار منتقد سیاست‌های آمریکا در این باره معتقد است، "نه تنها آمریکا و هم پیمانان غربی‌اش دغدغه‌ای برای

پیشرفت دموکراسی در خاورمیانه ندارند بلکه به سود آنها نیست. از این رو آنها تلاش خود را برای ممانعت از پیشرفت دموکراسی در این کشورها به کار بسته‌اند." وی ادامه می‌دهد: "دلایل ممانعت آمریکا برای پیشرفت دموکراسی در کشورهای عرب به سادگی مشخص است. برآمد نظرات مردم در کشورهای عرب به نفع آمریکا نیست و مخالفت اکثریت مردم با سیاست‌های کاخ سفید در منطقه خاورمیانه و در بین کشورهای عربی به وضوح دیده می‌شود و آمریکا نگران است که بروز دموکراسی به معنی به کرسی نشستن حرف اکثریت مردم، در کشورهای عربی نیز به وقوع بپیوندد و در نتیجه اوضاع به سود آمریکا پیش نرود. (ابوالقاسمی، ۱۳۹۰: ۱۳) مورگنتا توصیه می‌کند که آمریکا باید جایی مداخله کند که منافعش آن را ملزم می‌کند و تا جایی که قدرتش شانس موفقیت آن را افزایش می‌دهد. (جوانشیری، ۱۳۸۸: ۷۴)

در همان زمان که تحولات در شمال آفریقا و خاورمیانه به عنوان "بهار عربی" در حال جریان بود به نظر می‌رسید آزمون خوبی برای چگونگی استفاده از دکترین مسئولیت حمایت در این کشورها بود. بهار عربی نشانگر عدم تعهد دولت‌ها در برابر شهروندان خود بوده که نشان دهنده شکست واضح این کشورها در اجرای مسئولیت حمایت بوده است. (Brien, 2012: 6)

استناد به دکترین مسئولیت حمایت برای اقدام به مداخله نظامی توسط ناتو در سراسر جهان در دولت‌های بوش و اوباما تسهیل می‌شود. افغانستان، عراق و غزه نشان می‌دهد به وضوح پیامدهای مرگبار استفاده از این "حق" آشکار بوده است. (Herman and Peterson, 2009)

امریکا همواره مدعی بوده است که در رفتار سیاست خارجی خود در جهت حمایت از کرامت انسانی گام بر می‌دارد. از دیدگاه اوباما این حمایت یک موضوع امنیت ملی است چرا که وی بر این باور است که «دموکراسی‌ها نزدیک‌ترین دوستان آمریکا هستند و احتمال کمتری وجود دارد که آمریکا به جنگ با آنها برود». در همین چارچوب، وی بر این باور است که احترام به حقوق بشر پادزهری برای بی‌ثباتی و ظلم‌هایی است که خشونت و ترور را دامن می‌زنند. (طالبی آرانی، ۱۳۹۳: ۱۸)

بسیاری از تحلیلگران، سیاست خارجی اوباما را «واقع‌گرایانه»، تلقی نمودند. اوباما استدلال کرد که: «اعتبارهای منطقه‌ای و بین‌المللی ما تضعیف خواهد شد اگر دیده شود و یا تصور شود

که ما حمایت از رژیم‌های سرکوبگر نماییم و حقوق و خواسته‌های شهروندان را نادیده بگیریم." (Alessandri, 2015.14)

اوباما بعد از مداخله در جنگ به این نکته واقف است که بعد از حمله نظامی برای اثبات بیگناهی‌اش، ملاحظات اخلاقی ضرورت دارد. وی در سخنرانی خود پس از مداخله، برای مخاطبان خود، نقش رهبری تاریخی ایالات متحده برای پاسداری از جامعه بین‌المللی را یادآور می‌شود. "برای نسل‌های آینده، ایفای نقش منحصر به فرد ایالات متحده آمریکا به عنوان یک لنگر امنیت جهانی و به عنوان مدافع آزادی انسانی عنوان می‌شود. ما آگاه از خطرات و هزینه‌های اقدام نظامی هستیم، بنابراین بدیهی است تمایلی به استفاده از زور برای حل چالش‌های متعدد در جهان نداریم اما زمانی که منافع و ارزش‌های ما در خطر است، ما مسئولیت داریم که وارد عمل شویم. از لحاظ تاریخی، آمریکا اعمال امپریالیستی متعدد خود را به عنوان یک هژمون، با هدف درگیر شدن برای حفاظت از مردم جهان، ادامه داده است. آمریکا نقش رهبری خود را به عنوان رکن اصلی برای همه طرح‌های دموکراتیک چه در حال و آینده ایفاء می‌کند، بالاخص اوباما پس از حمله نظامی موفق، پشتیبانی بر رهبری آمریکا را مهم قلمداد می‌کند و ادعا می‌کند که "اقدام ایالات متحده در جهت منافع ایالات متحده و جهان است." باز هم، کاربرد هویت جمعی برای توجیه عمل آمریکا در جنگ الزامی است. او استدلال می‌کند، "مسئولیت دیرینه آمریکا به عنوان یک رهبر، حمایت از هموعان خود در شرایط ناگوار است که برخی از کشورها ممکن است به دلیل نقض تعهد، از جنایات در کشورهای دیگر چشم پوشی نمایند. بنابراین دیدگاه ایالات متحده آمریکا با آنها متفاوت است. و من به عنوان یک رئیس‌جمهور، حاضر به منتظر ماندن و دیدن تصاویر کشتار و گورهای دسته جمعی نیستم." این جا اوباما موضع پیشگیرانه خود را برای محافظت از مرگ هزاران نفر در چارچوب عملیات مداخله‌گرایی به عنوان مسئولیت برای ایالات متحده مطرح می‌کند. (104-102.2013, Starkey)

آمریکا در قبال هر کدام از کشورهای خاورمیانه دستخوش بحران، سیاست واحدی را اتخاذ نکرده، در حالی که در بعضی از کشورهای عربی طرف دولت را گرفته و از اصالت داشتن حاکمیت دولت دفاع می‌نماید، در برخی کشورهای دیگر سیاست متفاوتی را در پیش گرفته و

اولویت را به عدالت بین‌المللی/ جهان میهنی داده و به ظاهر از حقوق بشر حمایت می‌کند. (سلطانی و خورشیدی ۱۳۹۲: ۹۴۳)

در دوران جدید، روندی که در شورای امنیت سازمان ملل تحت عنوان «مسئولیت حمایت»، در مواجهه با بحث حقوق بشر به وجود آمده، در جنگ لیبی به وضوح مشهود بوده است. (واعظی، ۱۳۹۲: ۴۰ و ۴۱) در «بهار عرب» گذشته از معمر قذافی، رهبران دیگری نیز راه سرکوب و کشتار در پیش گرفته و فریاد آزادی خواهی و حق طلبی شهروندان را با گلوله پاسخ داده‌اند، بی آنکه با واکنش «انسان دوستانه» و «اخلاق مدارانه» دولت آمریکا یا دیگر قدرت‌های غربی روبه رو شوند. (دهشیار، ۱۳۸۹: ۱۰)

نتیجه گیری:

آمریکا پس از جنگ سرد برای پیشبرد ارزش‌های خویش در قالب برقراری دموکراسی و حقوق بشر و مبارزه با تروریسم، خود را هژمون خیرخواه معرفی کرده است تا جایگاه و نقش سازمان ملل در سیاست خارجی آمریکا به صورت ابزاری برای دستیابی به اهداف و منافع ملی آن کشور براساس مداخله‌گرایی گسترش یابنده، یک جانبه‌گرایی عمل‌گرایانه و چندجانبه‌گرایی سمبلیک در بیاید. نگرانی از نقض گسترده حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه و همچنین نگرانی از نقض صلح و امنیت بین‌المللی در اثر بحرانهای داخلی، منجر به پدید آمدن مفهومی جدید در حقوق بین‌الملل، به نام دکترین «مسئولیت حمایت» شد و بیانگر آن است که هر دولتی مسئولیت دارد تا از مردمانش در برابر نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، پاکسازی قومی و جنایات جنگی حمایت کند و در صورتی که نخواهد و یا قادر به انجام آن نباشد، این مسئولیت بر عهده جامعه بین‌المللی خواهد بود. مداخله بشردوستانه سخت‌ترین آزمایش برای جامعه بین‌المللی است که براساس اصول حاکمیت، عدم مداخله و عدم استفاده از زور پایه ریزی شده است. مکتب انگلیسی و گزاره‌های مترقی آن در تبیین دکترین «مسئولیت حمایت» دارای ضعف‌هایی است. یکی از ضعف‌های عمده این مکتب در تبیین دکترین مسئولیت حمایت، کم توجهی به موضوع «عدالت توزیعی» در جامعه بین‌المللی است.

مقامات آمریکایی اظهار می‌نمایند که همواره دولت ایالات متحده در مسئولیت خود در قبال شهروندانش در مقابله با جنایت جنگی موفق عمل نموده است. در پاسخ به این اظهار می‌توان گفت که بین نظریه و عمل شکاف وجود دارد. دولت ایالات متحده به سمت گسترش سیاست‌هایی نسبت به نسل‌کشی و جنایات جمعی مطابق با ارزش‌های خود است. یکی از نتایج محتمل اعلام صریح دکترین‌های مداخله‌گرایانه ایالات متحده آمریکا این خواهد بود که دولت‌ها بیش از پیش نسبت به قبول هر دکترینی از جمله مداخله بشردوستانه و مسئولیت حمایت‌مزنون خواهند شد و به آن به چشم گشودن در بر روی طرح کلی مداخله‌گرایی می‌نگرد. حق و حتی تکلیف مداخله بشردوستانه و چهره نوین آن یعنی مسئولیت حمایت نشان می‌دهد که چگونه منافع حیاتی بین‌المللی بر منافع ملی تفوق یافته‌اند. رئالیسم به ما می‌گوید که کشورها فقط به دنبال منافع ملی خود هستند و از این رو مداخله بشردوستانه نفی می‌شود؛ زیرا تنها انگیزه آنها {کشورهای مداخله‌کننده} چیزی است که تشخیص می‌دهند جزء منافع ملی آنها است. رئالیستها نه تنها معتقدند که کشورها به دلایل بشردوستانه مداخله نمی‌کنند، بلکه می‌گویند که کشورها نباید اینگونه رفتار کنند. این استدلال رئالیستی علیه مداخله بشردوستانه بر این اساس استوار است که مداخله نباید به عنوان یک استثنا در قبال اصل عدم استفاده از زور مشروعیت یابد؛ زیرا این امر منجر به سوءاستفاده خواهد شد و معتقدند که کشورها همیشه اصول مداخله بشردوستانه را به صورت‌گرینشی اعمال می‌کنند که این امر منجر به عدم انسجام در سیاست‌ها خواهد شد. مساله خطرناک و چالشی مداخله انسانی، این است که غالباً این مداخلات باید طبق اهداف استراتژیک کشورهای بزرگ باشد. اگر چنین نباشد کشورهای بزرگ وقتی عملیات مداخله‌جویانه را مجاز می‌شمارند که با مصالح آنها منطبق باشد و هنگامی که این عملیات با مصالح و اهداف استراتژیک آنها در تعارض باشد، مانع‌تراشی می‌کنند. می‌توان گفت تا هنگامی که نگاه کشورها به این مساله سودجویانه باشد و منافع ملی برتر از هر چیز شمرده شود، نمی‌توان از مداخله بشر دوستانه راستین در راستای منافع بشریت و انسان‌های گرفتار وحشی‌گری‌ها و جنایات از سوی دولت‌ها سخن گفت. مداخله‌گرایان جدید آمریکایی، مدعی دفاع از نظام جهانی و انسان دوستانه‌ای هستند که در آن حکومت‌ها ملزم به رعایت استانداردهای بالاتری در زمینه حقوق بشر می‌باشند. نئورئالیستها

معتقدند که در سیاست بین‌الملل، عوامل تعیین کننده هنجارها و قواعد بازی، قدرت‌های بزرگ هستند و باید توجه کرد که الزامات مبتنی بر منافع، اثرات گسترده خود را دارند. در این چارچوب، نایبستی هنجارهای حقوق بشر شکل دهنده منافع در نظر گرفته شوند. در سطح نظام بین‌الملل منافع هستند که جهت‌گیریها را معین می‌کنند، هنجارهای حقوق بشر مطرح می‌گردند چون تقویت کننده و افزونگر منافع هستند. بنابراین رویکرد مداخله‌گرای جدید، سعی می‌کند با طرح دعاوی حقوق بشری، ادعای حمایت از غیرنظامیان و مردم در برابر دولت‌های قانونی خود، اپوزیسیون سازی و حمایت از نیروهای گریز از مرکز، اهداف استراتژیک خود را تعقیب نمایند.

در پی آغاز تحولات عمیق در خاورمیانه و شمال آفریقا از دسامبر ۲۰۱۰ و ایجاد بی ثباتی و ناآرامی کشورهایی متنوع از نظر حکومت و جایگاه در نظام بین‌الملل، آمریکا به عنوان کشوری دارای منافع گوناگون نظامی، امنیتی و اقتصادی در این منطقه، واکنش‌های یکسانی را به این تحولات نشان نداده است. تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه، موجب طرح مجدد بحث مداخلات بشردوستانه در قالب دکترین "مسئولیت حمایت" گردیده است. عدم اجماع بین-المللی در کاربرد دکترین مسئولیت حمایت در بحران‌های کشورهای عربی وجود دارد که روند تثبیت دکترین مسئولیت حمایت به عنوان یک هنجار بین‌المللی و لازم‌الاتباع را ضعیف می‌نماید و چه بسا به ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ و وسیله‌ای برای چانه زنی‌های سیاسی تبدیل گردد. ایالات متحده در دوره باراک اوباما سیاست‌های مداخله‌گرایانه خود را توسعه داد. به دلیل عدم اجماع در درون جامعه بین‌المللی در مورد دکترین مسئولیت حمایت به عنوان یک هنجار، فقدان اراده سیاسی برای مداخله در اوضاع بحرانی کشورهای عربی وجود دارد. علاوه بر این، استدلال می‌کنند که این عدم توافق به دلیل حفاظت از منافع ملی در درگیری در کشورهای درگیر است.

حاکمیت مسئول، مسائلی نظیر احترام و رعایت موازین حقوق بنیادین بشردوستانه را در بر می‌گیرد. متأسفانه اصول مزبور معمولاً دستاویزی برای حفظ منافع و مصالح یک جانبه کشورهای ابرقدرت و به خصوص آمریکا شده، و رفتارهای دوگانه و یا اعمال استانداردهای دو جانبه آنان در قالب تدوین مقررات و قواعد بین‌الملل و همچنین کنوانسیون‌ها و معاهدات ب.م

توجیه‌گر رفتارهای ضد بشری آنها گردیده است. مسئولیت حمایت در حال حاضر دارای محدودیت‌های تعریف شده است و کاربرد آن هرگز نباید یک جانبه باشد. علاوه بر این، توسعه یک مفهوم گسترده تر و منسجم تر از مسئولیت حمایت در واقع ممکن است وقوع جنگ با انگیزه‌های پنهانی را کاهش دهد، زیرا کشورهای قدرتمند و آمریکا به بهانه حفاظت از غیر نظامیان، از دکرترین مسئولیت حمایت به عنوان ابزار اخلاقی برای مشروعیت مداخله خود استفاده نموده که ملاحظه می‌شود امپریالیست نوینی با توسل به دکرترین مسئولیت حمایت آشکار شده است. از این رو ایالات متحده آمریکا از جمله کشورهایی است که، به بهانه دفاع از حقوق بشر با اتخاذ سیاست‌های مداخله گرایانه، به دخالت در امور داخلی دیگر کشورها می‌پردازد و در واقع سیاست‌های ایالات متحده آمریکا، در استفاده ابزاری از مسئولیت حمایت می‌باشد.

سوء استفاده از دکرترین مسئولیت حمایت سبب کاهش اهمیت و در نتیجه خودداری در استفاده از این مفهوم می‌شود. امروزه در مورد امکان هر برنامه موفق آمیز با استفاده از مسئولیت حمایت تردید وجود دارد. بسیاری از ایده اصلی مسئولیت حمایت دچار بدفهمی شده اند و این واقعیت وجود دارد که این اصل در "هیچ قانونی" ریشه ندارد. عدم مبانی قانونی برای مسئولیت حمایت کمک می‌کند تا مداخله گران از این مفهوم برای پیشبرد ادعاهای خود و در جهت خدمت به منافع خود رفتار نمایند. علاوه بر این، پنج عضو دائم سازمان ملل، حق وتو خود را اعمال نمی‌کند مگر اینکه یک موضوع بسیار جالب توجه باشد. متأسفانه این هراس وجود دارد که مسئولیت حمایت به عنوان توجیهی برای استفاده غیرقانونی دولتها تبدیل شود. قدرت‌های بزرگ از قواعد حقوق بین‌الملل و بالاخص سازمان ملل به عنوان ابزاری برای نیل به منافعشان استفاده می‌کنند. بر این اساس حقوق بین‌الملل می‌تواند از رهگذر چنین نگرش ابزارگرایانه ای تفسیر شود. یکجانبه‌گرایی دولت بوش و مطرح نمودن مسائل انسان دوستانه که دو مفهوم ظاهراً مجزا هستند، سبب بی اعتمادی نسبت به مسئولیت حمایت در دوران نئومحافظه کاران شده است. حتی در دولت اوباما تعهد به مداخله به صورت چند جانبه در سیاست خارجی در دستور کار قرار داده نشده است که نشان دهنده اختلاف زیادی در تصویب مسئولیت حمایت به عنوان یک هنجار بین‌المللی و نبود شیوه‌های سازگار در عمل است، یعنی به بهترین وجه

حمایت از اصول کلی در هنجارهای بین‌المللی مسئولیت حمایت از سوی مقامات آمریکایی نشان داده شده است، اما چگونگی شیوه‌های واقعی اجرایی شدن آن در عمل در سیاست خارجی این کشور توسعه نیافته است.

منابع فارسی:

کتاب

- برزگر، کیهان (۱۳۹۲)، تحولات عربی، ایران و خاورمیانه، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

- پیری، حیدر (۱۳۹۲)، منافع ملی حیاتی و حقوق بین‌الملل، تهران: مجد

- عبدالعلی قوام و افشین زرگر (۱۳۸۹)، دولت‌سازی، ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل: چهارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت-ملت‌ها، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات

- (۱۳۹۳)، کاربرد نظریه‌های روابط بین‌الملل: سیاست بین‌الملل در عرصه تئوری و عمل، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد

- محمد جواد ظریف و سید محمد سجادیپور (۱۳۹۳)، دیپلماسی چند جانبه: پویایی مفهومی و کارکردی سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، تهران: وزارت امور خارجه
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۱)، روند تحول قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا، چاپ اول، تهران: ساقی

- وایس، توماس ج. (۱۳۸۷)، مداخله بشر دوستانه: اندیشه در عمل، ترجمه زهرا نوع پرست، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

مقالات

- الهام رسولی ثانی آبادی و محمود علی پور، پاییز (۱۳۹۲)، تبیین سیاست خارجی آمریکا در مدیریت تحولات انقلابی-عربی: از سازه‌انگاری تا رویه‌ها و کنش‌های مبتنی بر معناهای بیرونی، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال سوم، شماره ۸
- برزگر، کیهان (۱۳۸۹)، جوزف نای و قدرت هوشمند آمریکا، دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی، شماره ۲۴

- جوانشیری، احمد، تابستان (۱۳۸۸)، منافع ملی و مداخلات بشردوستانه: بررسی نظری و تجربی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۲
- حسین شریفی طرازکوهی، آذر (۱۳۸۳)، هنجارهای حقوق بشری و پردازش نظام حقوقی

- بین المللی، پژوهش حقوقی، شماره ۷
- داداندیش، پروین، بهار (۱۳۹۱)، تحولات لیبی و دکترین مسئولیت حمایت، فصلنامه راهبرد، سال بیست و یکم، شماره ۶۲
- دهشیار، حسین، بهمن و اسفند (۱۳۸۹)، لیبی قربانی امپریالیسم بشردوستانه، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۸۱-۲۸۲
- تابستان (۱۳۹۰)، جامعه بین الملل، ملاحظات داخلی و تهاجم نظامی به لیبی، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، شماره ۲۶
- رضا سیمبر و ارسلان قربانی شیخ نشین، زمستان (۱۳۸۹)، عناصر و روندهای موثر بر نظام بین الملل، پژوهش سیاست نظری، شماره ۹
- رضا سیمبر و وحید قربانی، بهار و تابستان (۱۳۹۱)، کاربست دکترین مسئولیت حمایت در بحران لیبی، پژوهشنامه حقوق کیفری، سال سوم، شماره اول
- زهرانی، مصطفی، زمستان (۱۳۹۰)، ایدآلیسم واقعگرا: مبنای عمل دولت اوپاما در خیزش‌های خاورمیانه، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم
- سهیلا کوشا و علی غلامعلی، بهار (۱۳۹۴)، مبنای حقوقی مداخله در کشور سوریه در چارچوب دکترین‌های نو؛ نظریه مسئولیت حمایت، فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن، سال ششم، شماره ۱۸
- سیمبر، رضا، مهر و آبان (۱۳۷۷)، حقوق بشر میراث مشترک جهانی: در آستانه سده بیست و یکم، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال سیزدهم، شماره ۲۰۱
- سیدمحمدکاظم سجادیپور و فاطمه محمدی، تابستان (۱۳۹۱)، حقوق بشر و سیاست خارجی: چهارچوب‌های مفهومی و عملیاتی، فصلنامه راهبرد، سال بیست و یکم، شماره ۶۳
- علائی، حسین، زمستان (۱۳۹۱)، تحلیل تغییرات موازنه قوا در خاورمیانه در پی قیام‌های مردمی در کشورهای عربی، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و ششم، شماره ۴
- عبدالعلی قوام و امین رواند، تابستان (۱۳۸۹)، مفهوم مسئولیت حمایت: ارزیابی نقش غرب - جنبش عدم تعهد در شکل‌گیری هنجار جهانی، فصلنامه راهبرد، دوره ۱۹، شماره ۵۵

- طالبی آرانی، روح الله، مرداد(۱۳۹۳)، روند و ارکان سیاست خارجی نوین آمریکا از نگاه اوپاما، دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
- مرادی، عبدالله، تابستان(۱۳۹۲)، بحران سوریه؛ امکان و امتناع مداخله بشر دوستانه، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هفتم، شماره ۲
- مشیرزاده، حمیرا، بهار(۱۳۸۷)، جنگ آمریکا علیه عراق و ساختار معنایی نظام بین الملل، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۱
- مهدی ذاکریان و بهروز مختاری، بهار(۱۳۹۳)، مولفه‌های حاکمیت مسئول و نقش گزارش‌گران حقوق بشر سازمان ملل در ترویج آنها، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، سال ششم، شماره ۱۸
- ناصر سلطانی ناصر و ناصر خورشیدی، زمستان(۱۳۹۲)، تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا و درک سیاست خارجی آمریکا: با تأکید بر تحولات بحرین و سوریه، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هفتم، شماره ۴
- ندا کردونی و روزبه کردونی، پاییز(۱۳۹۰)، بحران لیبی و اقدامات شورای امنیت، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره سوم
- نسرین مصفا و علسرضا شمس لاهیجانی، بهار(۱۳۹۱)، لیبی؛ آوردگاه «مسئولیت برای حمایت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره ۵۵
- واعظی، محمود، بهار(۱۳۹۱)، رویکرد دولت اوپاما به جهان اسلام؛ تغییر یا تداوم سیاست‌های آمریکا، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۱
-(۱۳۹۲)، الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی، فصلنامه روابط خارجی، ۵ (۱)

پایان نامه

- ابوالقاسمی، میثم (۱۳۹۰)، بررسی نقش آمریکا در توسعه دموکراسی در خاورمیانه، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته مطالعات منطقه‌ای (خاورمیانه و شمال آفریقا)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
- عرب اسدی، شیما (۱۳۸۹)، مسئولیت به حمایت در چارچوب امنیت جمعی، پایان نامه

کارشناسی ارشد رشته روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
- مبینی، جواد (۱۳۹۱)، تاثیر جهانی شدن بر تحلیل حقوقی دخالت نظامی در چارچوب
مسئولیت حمایت مطالعه دخالت ناتو در لیبی (۲۰۱۱)، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته
سازمان‌های بین المللی و حقوق بین الملل، دانشکده روابط بین الملل امور خارجه
- ملکی، محمود (۱۳۹۲)، استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا (مقایسه جورج بوش و
اوباما)، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته مطالعات منطقه‌ای، دانشکده روابط بین الملل وزارت
امور خارجه

منابع انگلیسی

- Adams, S. (2012). *Libya and the Responsibility to Protect: Global Centre for the Responsibility to Protect*
- Alessandri, E., Hassan, O., & Reinerti, T. (2015). *US Democracy Promotion from Bush to Obama*. EUSpring Working Paper No. 1, April 2015
- Bellamy, Alex J, (2009), *Responsibility to Protect: The Global Effort to End Mass Atrocities*, Cambridge: Polity Press.
- Bellamy, A. J. (2013). *The Responsibility to Protect: Towards a "Living Reality"*: Report written for the United Nations Association-UK.
- Birkenthal, S. M. (2013). *Grand Strategy in US Foreign Policy: The Carter, Bush, and Obama Doctrines*.
- Brien, P. (2012), *The Responsibility to Protect – Inception, conceptualization, operationalization and implementation of a new concept* Opening statement, Association of the Bar of the City of New York Human Rights Committee Under-Secretary-General for Legal Affairs The Legal Counsel
- Brown, A. (2008). *Reinventing Humanitarian Intervention: Two Cheers for the Responsibility to Protect?* : House of Commons Library
- Carothers, T. (2012). *Democracy Policy Under Obama: Revitalization or Retreat?* : Carnegie Endowment for International Peace
- Gartner, H. (2011). *The Responsibility to Protect (R2P) and Libya*: Vienna.
- Guido Carli, Luiss, (2009), "Humanitarian Intervention and Responsibility to Protect", Free International University of Social Studies Faculty of Political Sciences
- Hamilton, R. J. (2006). *Responsibility to Protect: From Document to Doctrine-But What of Implementation*, *The Harv. Hum Rts. J.*, 19, 289

- Herman, E. S., & Peterson, D. (2009). The Responsibility to Protect, the International Criminal Court, and Foreign Policy in Focus. *Monthly Review*
- Hornung, J. (2015). 'R2P' as an Emerging Norm: *EInternational Relations*
- Kikoler, N. (2009). Responsibility to protect. Paper presented at the International Conference: 'Protecting People in Conflict and Crisis: Responding to the
- Kirn, A. (2011). The European Union's Role in Promoting and Implementing the Responsibility to Protect in Africa: Turning Political Commitments into Effective Action
- Lewandowski, T. Law of Occupation ,Juspost Bellum And Responsibility to Protect. Separate or Complimentary Tools For Restoring Human Rights Order After Mass Atrocities? *Social Transformations in Contemporary Society*
- Pearson, L. (2011). The Responsibility to Protect: Answering Civil Conflict in the 21st Century—A RAMSI Case Study
- Riccabona, N. (2013). Responsibility to protect and regime change. *uniwien*
- Snider, N. S. (2012). The ICC and R2P: Vacillating between Utopia and Tyranny. University of Toronto
- Williamson, R. W. (2009). Sudan and the Implications for Responsibility to Protect: Stanley Foundation

مقالات

- Andrew, Samuel, Jarvis, John, (2013), "Constructivist Analysis" *Journal of Politics & International Studies*, Vol. 9, Summer
- Chandler, D. (2004). The responsibility to protect? Imposing the 'Liberal Peace'. *International peacekeeping*, 11(1), 59-81
- Cooper, R. H., & Kohler, J. V. (2006). The "responsibility to Protect": The New Global Moral Compact: publisher not identified
- Dormandy, X. (2013). The next chapter: President Obama's second-term foreign policy. *Dormandy—The Royal Institute of International Affairs*, 93-105
- Glanville, L. (2013). In defense of the responsibility to protect. *Journal of Religious Ethics*, 41(1), 169-182
- Hideo, Yamagata, (2009), "Responsibility to Protect Democracy as a Robust International Legal Order", *Ritsumeikan International Affairs*, Vol.7
- Kapur, A. (2009). Humanity as the A and Ω of sovereignty: four replies to Anne Peters. *European journal of international law*, 20(3), 560-567

- Luck, E. C. (2010). The Responsibility to Protect: Growing Pains or Early Promise? *Ethics & International Affairs*, 24(4), 349-365
- Magnuson, W. (2010). Responsibility to Protect and the Decline of Sovereignty: Free Speech Protection under International Law, *The Vand. J. Transnat'l L.*, 43, 255
- Pace, W. R., & Deller, N. (2005). Preventing future genocides: an international responsibility to protect. *World Order*, 36(4), 15-32
- Pattison, J. (2010). Outsourcing the responsibility to protect: humanitarian intervention and private military and security companies. *International Theory*, 2(01), 1-31
- Payandeh ,Mehrdad,(2010), "With Great Power Comes Great Responsibility?The Concept of the Responsibility To Protect Within the Process of International Lawmaking", *THE Yale Journal of International Law*, Vol. 35- Stubblebine, M. (2010). Responsibility to Protect: A Policy Analysis on the Cost of Protecting Human Life. *Wm. & Mary Pol'y Rev.*, 2, 347
- Tarnogorski ,R. (2012). Libya and Syria: Responsibility to Protect at a Crossroads. *PISM Strategic Files*(26), 1-6
- Waxman, M. (2009). Intervention to stop genocide and mass atrocities. *Council on Foreign Relations, Council Special Report*(49)
- Whitley, K. (2008). The Responsibility to Protect and the International Criminal Court: America's New Priorities. *Center for International Human Rights, Northwestern University School of Law*, 13

خبرگزاری

- Albright, M., & Williamson, R. (2013). *The United States and R2P: From Words to Action* (Washington, DC: United States Institute of Peace)see <http://www.brookings.edu/research/papers/2013/07/23-united-states-responsibilityprotect-albright-williamson>.(Accessed 5 July 2014.
- Fenzel , John,(2012), "R2P: The New Obama Doctrine"? February 21 ST.